

ADOLF HITLER

آدولف هیتلر

دیکتاتور آلمان نازی

برندا هاوگن
ترجمه رضا علیزاده



آدولف هیتلر

دیکتاتور آلمان نازی

براندا هاوگن

ترجمه: رضا علیزاده



حق انتشار الکترونیک برای فیدیبو محفوظ است

سرشناسه: هاوگن، براندا

Haugen, Berenda

عنوان و نام پدیدآور: آدولف هیتلر: دیکتاتور آلمان نازی / براندا هاوگن؛
ترجمه رضا علیزاده؛

مشخصات نشر: تهران، ققنوس، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص.: مصور، نمونه، عکس.

فروست: شخصیت‌های تاثیرگذار.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۸۶۳-۱

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Adolf Hitler: Dictator of Nazi

Germany, c2006

موضوع: هیتلر، آدولف، ۱۸۸۹ — ۱۹۵۴ م. ادبیات نوجوانان

موضوع: روسای دولت — آلمان — ادبیات نوجوانان

موضوع: جنگ جهانی دوم — ۱۹۳۹ — ۱۹۴۵ م. — ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: آلمان — تاریخ — ۱۹۳۳ — ۱۹۴۵ م. — ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده: علیزاده، رضا، ۱۳۴۳ — ، مترجم.

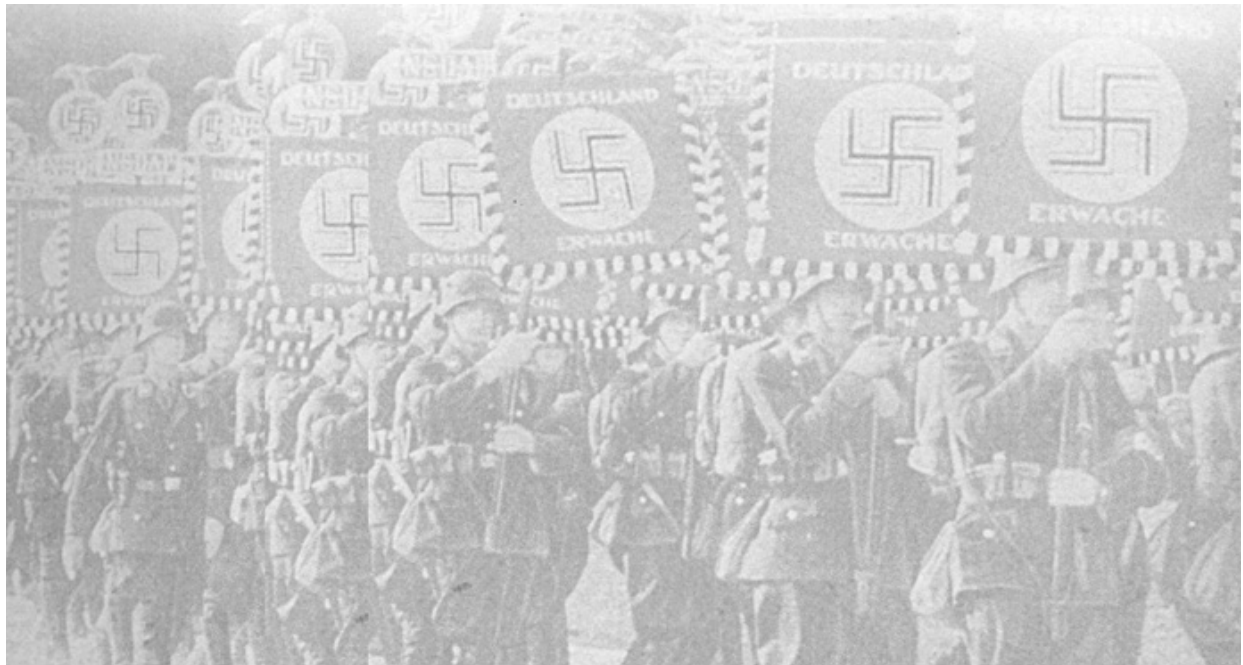
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۲ هـ ۹ ۲۴۷/۴ DD

رده‌بندی دیویی: ۰۸۶۰۹۲ / ۹۴۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۰۴۵۷۴۲

پیشگفتا ر: جهان معاصر

از سال ۱۹۰۰ تا به امروز بشریت و جهان تغییرات عمده‌ای از سر گذشته است. در این دوره عقاید سیاسی جدید باعث بروز جنگ‌های جهانی شد. فاشیسم و کمونیسم به جدایی بعضی از کشورها انجامید و دموکراسی بعضی دیگر را در کنار هم قرار داد. دگرگونی‌های بنیادی در نظریه‌ها و کاربری آن‌ها، معیار آزادی‌های فردی و رسوم مذهبی و علم و فناوری و صنعت را محک زد. این تغییرات سیاست‌های جهانی و درک روابط بین‌المللی را ضروری کرده است. فضای فکری جهان معاصر بر اصالت انسان و این باور متمرکز شده است که اقتصاد جهانی دنیا را به جایی با ارتباطات نزدیک‌تر تبدیل کرده است.



فصل ۱ : روی صحنه جهان



آدولف هیتلر در بازی‌های المپیک سال ۱۹۳۶ در برلین آلمان، به ورزشکاران سلام نازی می‌دهد.

توجه جهان در سال ۱۹۳۶ به آلمان معطوف شد. برلین پایتخت آلمان میزبان بازی‌های تابستانی و زمستانی المپیک بود. اما آدولف هیتلر، صدراعظم آلمان، کشته مرده بازی‌های المپیک نبود. رقابت بین‌المللی فقط باعث می‌شد آلمانی‌های پاک‌نژاد، بلوند و چشم آبی – یا به قول هیتلر آریایی – با کسانی که از نظر او مردمان پست‌تر جهان بودند، آمیخته شوند. وزیر تبلیغات او یوزف گوبلز استدلال می‌کرد که بازی‌های المپیک صحنه‌ای تمام‌عیار برای آلمان فراهم می‌کند. او می‌گفت مسابقات به جهان نشان خواهد داد که نظر هیتلر در مورد برتری ورزشکاران آریایی درست بوده است و عظمت آلمان را اثبات خواهد کرد. قرار بود این مسابقات برای اولین بار از سیستم تلویزیونی مدار بسته آلمان به نمایش درآید. شمار بینندگان بی‌سابقه می‌شد. قرار بود در سالن‌های تئاتر و سینمای سرتاسر شهر پرده‌های بزرگ برپا شود تا اهالی بتوانند مجانی مسابقات را تماشا کنند. هیتلر خیلی خاطر جمع بود.

کار در استادیوم عظیم زیبایی که گنجایش صد هزار نفر را داشت آغاز شد. هیتلر گفت: «اگر قرار است آلمان میزبان تمام جهان باشد، تدارکات این کشور باید کامل و باشکوه باشد.»^۱

اگرچه هیتلر در آن زمان متقاعد شده بود که مسابقات باید در آلمان برگزار شود، دیگران اطمینانی به این امر نداشتند. در واقع، بعضی‌ها به شدت مخالف بودند. کمیته بین‌المللی المپیک در سال ۱۹۳۱، قبل از به قدرت رسیدن هیتلر، برلین را به میزبانی انتخاب کرده بود. در آن زمان وضع در آلمان به گونه‌ای دیگر بود.

در سال ۱۹۱۶، برلین را برای برگزاری بازی‌های المپیک برگزیدند. اما بازی‌ها در این سال برگزار نشد. جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) باعث شد المپیک سال ۱۹۱۶ لغو شود. آلمان به سبب آن‌که در شروع جنگ نقش داشت تا سال ۱۹۲۸ از شرکت در مسابقات محروم بود.

وقتی هیتلر در سی‌ام ژانویه ۱۹۳۳ صدراعظم آلمان شد – یعنی دومین مقام بلندپایه کشور – تقریباً یک‌شنبه دست به تغییراتی بزرگ زد. او حقوق مدنی اساسی مثل آزادی بیان و آزادی مطبوعات را برچید. در ماه مارس، اولین اردوگاه زندانیان سیاسی در داخائو در جنوب آلمان برپا شد. این اردوگاه ابتدا زندان مخالفان عقیدتی هیتلر بود. سپس یهودیان به صورت ویژه از جامعه جدا شدند و در معرض زندان و شکنجه قرار گرفتند. یهودیان

بیرون از اردوگاه‌ها به شیوه‌های دیگر، از تحریم کسب و کار تا از دست دادن شغل و حقوق شهروندی، آزار و اذیت می‌شدند. تا زمان برگزاری المپیک بیش از هفتاد زندانی در داخائو کشته شدند؛ تقریباً دو زندانی در هر ماه.

مردم کشورهای دیگر از این اتفاقات باخبر بودند. بسیاری کوشیدند که کشورهایشان المپیک برلین را تحریم کنند. با وجود این، مسابقات طبق برنامه و با شرکت ۴۹ کشور که در آن زمان رکوردی به حساب می‌آمد، برگزار شد. ایالات متحده نیز جزو این کشورها بود و پس از آلمان بزرگ‌ترین تیم را داشت.



عکسی مربوط به سال ۱۹۳۳ از قرارگاه و کارخانه تسلیحات اردوگاه کار اجباری داخائو واقع در داخائو آلمان.

جهان می‌خواست ببیند هیتلر مسابقات را چگونه اداره می‌کند. آیا در تیم آلمان فردی یهودی حضور خواهد داشت؟ در این زمان یهودی‌های آلمان از حضور در فروشگاه‌ها، رستوران‌ها، استخرهای عمومی، کلوب‌های ورزشی، پیست‌های اسکی، سواحل دریا و دیگر نقاط آلمان منع شده بودند. جهان می‌خواست ببیند با ورزشکاران دیگر کشورها چگونه رفتار می‌شود؟ تیم

آمریکا هجده ورزشکار سیاهپوست داشت که هیتلر آنان را مانند یهودی‌ها
مادون انسان می‌دانست.



در سال ۱۹۳۵ تابلوهای ضدیهود در سرتاسر آلمان نصب شده بود. روی برخی از این تابلوها نوشته بود: «ورود یهودی‌ها به این مکان ممنوع است!»

واضح بود که در سرتاسر آلمان قانون برای یهودی‌ها متفاوت بود، تعصبی که آن را یهودستیزی می‌نامیدند. تابلوهای کنار خیابان یهودیان را سرزنش و تحقیر و تحریم تجاری آن‌ها را تشویق می‌کرد. نمایندگان کمیته بین‌المللی المپیک نمی‌خواستند دنیا چنین تابلوهایی را در طول برگزاری مسابقات ببیند. ابتدا، هیتلر از برداشتن این تابلوها اکراه داشت. او گفت که مردم آلمان حق دارند احساسات خود را بیان کنند. اما پس از آن‌که مسئولان کمیته المپیک گفتند یا باید تابلوها را بردارند یا مسابقات المپیک لغو خواهد شد، هیتلر کوتاه آمد.

هیتلر دستور داد در برلین تمام تابلوهای یهودستیزانه برچیده شود و به این ترتیب آلمان شاهد حضور تعداد زیادی از تماشاگران المپیک شد. با شروع جشن‌ها در برلین پرازدحام، پرچم‌های المپیک بر بام خانه‌ها به اهتزاز درآمد. گروه موزیک، ورود هیتلر را به مجموعه بزرگ ورزشی خوشامد گفت و مردم آلمان از او استقبال کردند. با دراز کردن یکی از بازوهایشان به سمت او یکصدا فریاد زدند: «هایل هیتلر!» (زنده باد هیتلر!)

جریمای ماهونی رئیس اتحادیه ورزشکاران آماتور، کوشید تا ایالات متحده را به موضع‌گیری برضد آزار و اذیت شهروندان یهودی به دست دولت آلمان وادار کند. او خواست که تیم آمریکا المپیک ۱۹۳۶ برلین را تحریم کند، ایوری براندیج رئیس کمیته المپیک ایالات متحده مخالف این نظر بود و می‌گفت که سیاست هیچ جایگاهی در این‌گونه رویدادهای ورزشی ندارد. سرانجام براندیج پیروز شد و ایالات متحده در بازی‌ها شرکت کرد.

هرچند آلمان از تمام کشورهای دیگر بیش‌تر مدال گرفت، ستاره بلامنازع مسابقات جسی اوونز بود. این دوندۀ سیاهپوست آمریکایی چهار مدال طلا گرفت. به‌رغم پیروزی‌های اوونز و دیگر قهرمانان سیاهپوست، هیتلر همچنان به برتری ورزشکاران آریایی معتقد بود. هیتلر به بالدور فون شیراخ، رهبر سازمان جوانان خود، گفت: «آمریکایی‌ها باید از خودشان خجالت بکشند که اجازه دادند کاکاسیاه‌ها برای آن‌ها مدال بیاورند.»^۲ در ابتدا، هیتلر پس از پیروزی قهرمانان با آن‌ها دست می‌داد، اما از ملاقات با اوونز امتناع کرد. وقتی به هیتلر گفتند که یا باید با همه برندگان دست بدهد یا با هیچ کس، او گزینه دوم را انتخاب کرد. او از فون شیراخ پرسید: «آیا واقعاً فکر می‌کنی من می‌گذارم موقع دست دادن با یک کاکاسیاه از من عکس بگیرند؟»^۳

به‌رغم رفتار هیتلر، بازی‌های المپیک وجههٔ آلمان را بهبود بخشید. کشور وجه مرفه و دوستانهٔ خود را به نمایش گذاشت. در ماه اوت آن سال ویلیام شایرر گزارشگر خبرهای خارجی در دفتر خاطرات خود نوشت:

من از این می‌ترسم که نازی‌ها در تبلیغات سیاسی خود موفق شده باشند. اول از همه این‌که مسابقات را در چنان مقیاس دست و دل‌بازانه‌ای برگزار کرده‌اند که پیش از این سابقه نداشته است و این امر برای قهرمانان ورزشی خوشایند بوده است. دوم این‌که نازی‌ها از نظر عموم بازدیدکنندگان، مخصوصاً بازرگانان بزرگ، چهرهٔ خوبی از خود به نمایش گذاشته‌اند.^۴

در طی مسابقات، یهودیان آلمان مدتی از آزار و اذیت در امان بودند. اما وقتی این واقعهٔ بین‌المللی به پایان رسید، صلح و آرامش نیز به سر آمد. به محض این‌که بازی‌ها خاتمه یافت، سروان ولفگانگ فورستتر، یکی از یهودیان آلمان که مسئول دهکدهٔ المپیک بود، از خدمت در ارتش منفصل شد. فورستتر دو روز بعد خودکشی کرد. گرتل برگمان قهرمان زن یهودی که رکورد قبلی آلمان در پرش ارتفاع را تکرار کرده بود از تیم المپیک این کشور کنار گذاشته شد. برگمان در سال ۱۹۳۷ سرزمین مادری خود را ترک گفت و برای فرار از آزار و اذیت به ایالات متحده مهاجرت کرد. مانند برگمان بسیاری از یهودیان آلمان پس از مسابقات به کشورهای دیگر گریختند. اما بیشتر یهودیان تا این اندازه خوش‌اقبال نبودند. خیلی از کشورها آن‌ها را راه نمی‌دادند. سرانجام بیش‌تر از شش میلیون یهودی و دیگری که هیتلر آن‌ها را لایق زنده بودن نمی‌دانست، از جمله کولی‌ها و معلولان جسمی و روحی در دورهٔ حکمرانی پُر خوف و وحشت این دیکتاتور، قتل‌عام شدند.



تیم‌های دو امدادی آلمان، ایالات متحده و ایتالیا هنگام مراسم دریافت مدال در برابر تماشاگران مسابقات المپیک ۱۹۳۶ در برلین آلمان. تیم ایالات متحده متشکل از رالف متکاف، جسی اوونز، فوی درپر و فرانک وایکاف برنده مدال طلا شد.

فصل ۲ : خشمگین بارآمدن



آدولف هیتلر در کودکی.

آدولف هیتلر در بیستم آوریل ۱۸۸۹ در براوناو ام این [براناو کنار رودخانه این] اتریش - مجارستان، شهر کوچکی در مرز اتریش و آلمان، به دنیا آمد. سرگذشت خانواده و حتی نام خانوادگی او گاهی مایه سردرگمی بوده است.

ماریا شیکلگروبر، مادر بزرگ آدولف، در سال ۱۸۳۷ زنی ۴۲ ساله و مجرد بود که آلوئیس، پدر آدولف، را به دنیا آورد. پنج سال بعد او با مردی به نام گئورگ هیدلر ازدواج کرد. وقتی ماریا در سال ۱۸۴۹ درگذشت، آلوئیس برای زندگی پیش نیوموک، برادر هیدلر، و خانواده او رفت. وقتی آلوئیس ۱۹ ساله بود، گئورگ درگذشت.

آلوئیس در ۳۹ سالگی تصمیم گرفت گئورگ هیدلر را به عنوان پدر در اسناد سجلی خود به ثبت برساند. به این ترتیب آلوئیس شیکلگروبر رسماً آلوئیس هیتلر نام گرفت که نوعی املای معمول و جایگزین برای هیدلر بود. این نام در آلمانی گاهی به صورت هوتلر نیز نوشته می‌شد.

در این دوره، آلوئیس که شاگرد کفشدوز بود، ترقی کرد و کارمند محترم اداره گمرک اتریش در برونا واقع در ساحل رودخانه این شد. او به بازرسی کالاهای تجاری میان اتریش و آلمان می‌پرداخت. در این زمان ۴۷ ساله بود و دو زن قبلی او درگذشته بودند که با همسر سومش کلارا پولتسل که بیست سال جوان‌تر از خودش بود، ازدواج کرد. وقتی آن دو در سال ۱۸۸۵ ازدواج کردند کلارا قبلاً باردار بود.

کلارا و آلوئیس خیلی زود صاحب دو فرزند شدند. سومین بچه چند روز پیش‌تر زنده نماند. درست چند ماه بعد از مرگ نوزاد، خانواده هیتلر با فاجعه‌ای دیگر روبرو شد. دو کودک نوپا به بیماری باکتریایی کشنده‌ای مبتلا شدند که به دیفتری معروف بود. هیچ یک از دو کودک از بیماری جان سالم به در نبردند.



كلارا پولتسل هيتلر (۱۸۶۰-۱۹۰۷)، مادر آدولف هيتلر.

وقتی کلارا چهارمین بچه‌اش آدولف را در بیستم آوریل ۱۸۸۹ به دنیا آورد، نگران بود که نکند او هم بمیرد. همیشه نگران آدولف بود. کلارا آدولف را، که حتی پس از به دنیا آمدن دو بچه دیگر به نام‌های ادموند و پاولا بچه محبوبش بود، لوس بار آورد. آلوئیس با آدولف سختگیرتر و توقعش از او بیش‌تر بود. پاولا بعدها نوشت:

خصوصاً برادرم آدولف بود که همیشه پدرم را به تندى و خشونت وامى‌داشت و حسابى از او کتک مى‌خورد. اگرچه، از آن طرف مادرم آدولف را ناز و نوازش مى‌کرد و مى‌کوشید چیزی را که پدر با تندى در به دست آوردنش موفق نبود، با مهربانى به دست بیاورد! ۵



آلویس هیتلر (۱۸۳۷-۱۹۰۳)، پدر آدولف هیتلر.

آدولف در شش سالگی مدرسه را شروع کرد و معلوم شد دانش‌آموز تیزهوشی است. او مطالعه را دوست داشت، مخصوصاً داستان کابوی‌ها و سرخ‌پوست‌ها. او به‌ویژه از نقاشی خوشش می‌آمد. درس تاریخ هم کنجکاوی‌اش را برمی‌انگیخت. اما قبل از شروع سال تحصیلی جدید پدرش بازنشسته شد و همراه خانواده به مزرعه کوچکی در لئوندینگ نقل مکان کرد.

آلويس می‌خواست آدولف پا جای پای او بگذارد و کارمند دولت اتریش شود. آدولف درست نمی‌دانست که می‌خواهد چه‌کاره شود، ولی می‌دانست که نمی‌خواهد مثل پدرش کارمند اداره باشد. آلويس همچنان به ترغیب او ادامه می‌داد. برای پسرش در باره این‌که چه لذتی از کارش می‌برد داستان‌ها می‌گفت، اما آدولف گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود. آدولف بعدها نوشت:

به خمیازه می‌افتادم و دل‌آشوبه می‌گرفتم از فکر این‌که محروم از آزادی در دفتر کار بنشینم؛ دیگر ارباب وقت خودم نباشم و به اجبار محتوای یک عمر زندگی را در صفحات سفیدی بریزم که باید پر شوند.^۶

رؤیای آدولف این بود که هنرمند شود و این امر پدر را خشمگین می‌کرد. واکنش آدولف این بود:

پدرم مرا منع کرده بود از این‌که کوچک‌ترین امیدی برای تحصیل هنر در دل ببرم. من قدمی فراتر از این برداشتم و گفتم اگر چنین باشد به‌کلی از تحصیل دست می‌کشم.^۷

و او دست به همین کار زد. از دوازده سالگی مردود شدن او آغاز شد که معلمان علت آن را عدم پشتکار می‌دانستند. توضیح آدولف چنین بود:

در آن زمان یک چیز مسلم بود: عدم موفقیت آشکارم در مدرسه. هر چیزی که برایم لذت‌بخش بود یاد می‌گرفتم، مخصوصاً چیزهایی که به نظرم بعدها برای نقاش شدن به آن‌ها نیاز پیدا می‌کردم. چیزهایی را که به خیالم مهم نبود... به کلی کنار می‌گذاشتم.^۸

پدر آدولف در سوم ژانویه ۱۹۰۳ درگذشت. آدولف که در این زمان سیزده ساله بود آزادی بیش‌تری به دست آورد تا برای آینده‌اش نقشه بکشد. به تلاشش در مدرسه ادامه داد و زمان بیش‌تری را در خانه صرف مطالعه و نقاشی کرد.

در شانزده سالگی مادرش را متقاعد کرد اجازه بدهد که مدرسه را ترک کند. مدتی را به بطالت گذراند و وقتش را صرف مطالعه و طراحی و نقاشی کرد. شب‌ها به دیدن برنامه‌های موسیقی و تئاتر می‌رفت. آدولف مخصوصاً اپراهای باشکوه ریشارد واگنر در باره اسطوره‌های آلمان را دوست داشت.

آدولف سرانجام دنبال رؤیایی رفت که پدر می‌خواست او را از آن دلسرد کند. تصمیم گرفت هنرمند شود.



آدولف هیتلر (ردیف عقب، وسط) با همشاگردی‌هایش در لامباخ اتریش، سال ۱۸۹۹.

فصل ۳ : ناکامی در وین



نقاشی آبرنگ آدولف هیتلر از کلیسا و قلعه پرکدولسدورف، شهر کوچکی در جنوب شرقی وین پایتخت اتریش.

آدولف هیتلر هجده ساله در سال ۱۹۰۷ برای دیدن آکادمی هنرهای زیبای وین از لئوندینگ عازم پایتخت اتریش - مجارستان شد. او می‌خواست در امتحانات ورودی دانشکده عمومی نقاشی شرکت کند. اگرچه مادر عزیزش به سبب ابتلا به سرطان سخت نحیف و بیمار بود، او را تشویق کرد که برود. هیتلر سفرش را آغاز کرد با این تصور که قبول شدن در امتحانات مثل آب خوردن است.

او در اشتباه بود. ممتحنان هنر هیتلر را در آن حد خوب دانستند که به او اجازه بدهند در امتحان طراحی شرکت کند. اما از آنجا که چهره‌های زیادی ترسیم نکرد، پیشنهاد کردند به جای دانشکده نقاشی به دانشکده معماری برود. با این حال هیتلر سخت به رؤیای خود وفادار بود. تصور می‌کرد که می‌تواند نقاش شود و از طرفی نمی‌خواست درس‌های فنی لازم برای معمار شدن را بگذراند.

هیتلر که از این شکست ناامید شده بود به خانه برگشت تا از مادر بیمارش مراقبت کند. به او نگفت که در امتحان قبول نشده است. کلارا در ۲۱ دسامبر ۱۹۰۷ درگذشت و مرگش روحیه هیتلر را ویران کرد. بعدها نوشت:

مرگ مادرم همه نقشه‌های بلندپروازانه‌ام را پایان داد.... این حادثه، به‌ویژه برای من، ضربه‌ای هولناک بود. پدرم برایم محترم بود، اما مادرم را دوست داشتم. ۹.



آخرین خانه هیتلر جوان در لئوندینگ اتریش - مجارستان؛ پدر و مادرش هر دو در آن جا درگذشتند.

هیتلر در فوریه ۱۹۰۸ به وین برگشت و با بهترین دوستش آوگوست کوبیتسک که برای تحصیل موسیقی به او پیوسته بود در آپارتمانی همخانه شد. هیتلر به نقاشی کردن ادامه داد و دوباره برای امتحان ورودی دانشکده هنر ثبت نام کرد. اما این بار نقاشی اش حتی آن قدر خوب نبود که به امتحان

اصلی راهش بدهند.

هیتلر احساس حقارت می‌کرد. شرمگین از دومین ناکامی بار و بندیش را بست و بی‌آن‌که به کسی خبر بدهد آپارتمانش را ترک کرد. برای مدتی اتاقی کرایه کرد، اما سرانجام کارش به زندگی در خیابان‌ها کشید.

در سال ۱۹۰۹ هیتلر برای امرار معاش کارهای جورواجور انجام می‌داد یا گدایی می‌کرد. با لباس‌های ژنده و پاره و کثیف در پارک‌ها یا پناهگاه آدم‌های بی‌خانمان می‌خوابید. او بعدها نوشت: «حتی الآن هم وقتی یاد آن زاغه‌های اسفبار می‌افتم، آن پناهگاه‌ها و منزلگاه‌ها، آن تصاویر شوم گند و کثافتِ نفرت‌انگیز، تنم می‌لرزد.» ۱۰

وضع او در سال ۱۹۱۰ بهبود پیدا کرد. با تشویق دوست جدیدی به اسم راینهولت هانیش، آدم سرگردانی از اهالی برلین، هیتلر کارت‌پستال‌هایی از بناهای معروف وین نقاشی کرد. هانیش برای این نقاشی‌ها خریدار پیدا می‌کرد. هیتلر به خانه جدیدی که برای آدمی مجرد نسبتاً آبرومند بود، نقل مکان کرد. او که از موفقیت نسبی خود به وجد آمده بود، به کشیدن و فروختن نقاشی‌های بزرگ‌تر مشغول شد. او اغلب چشم‌اندازها و بناها را نقاشی می‌کرد و به ندرت چهره می‌کشید.



نقاشی آبرنگی که در زیرزمین خانه یک ایرانی پیدا شد و منسوب به آدولف هیتلر است. گمان می‌رود که این نقاشی در سال ۱۹۱۱ یا ۱۹۱۲ در وین کشیده شده باشد.

هیتلر بعدها گفت که در خانه مجردی دیدگاه‌های یهودی‌ستیزانه‌اش را بسط داده است. او جزوه‌ها و روزنامه‌هایی را می‌خواند که مردم آریایی‌نژاد و سفیدپوست شمال را برتر از هر کس دیگری می‌دانستند. قبلاً هم با چنین عقایدی آشنا بود، اما در آن زمان این عقاید در دلش جای گرفت. او رؤیای به وجود آوردن ملتی متشکل از آریایی‌ها، نژاد ناب ژرمن، و خلاص کردن دنیا از شر یهودی‌ها و دیگر مردمانی را در سر می‌پروراند که آن‌ها را عناصر نامطلوب می‌دانست.

هیتلر در آن سال ۲۱ ساله شد و از خدمت نظامی اجباری در ارتش اتریش

غیبت کرد. می‌خواست به آلمان که فرهنگش را می‌پرستید، فرار کند. با این حال می‌خواست صبر کند و ارثی را که پدر برایش گذاشته بود، بگیرد. برای گرفتن پول باید ۲۴ ساله می‌شد. سه سال گذشت و او سرانجام چک میراث خود را گرفت. در ۲۴ مه ۱۹۱۳ وین را ترک گفت. بعدها در مورد این دوره چنین نوشت:

وقتی به این شهر پا گذاشتم نوجوانی بیش نبودم و به هنگام ترک آن مردی ساکت و عبوس بودم. در این شهر شالوده‌های جهانبینی‌ای وسیع و نگرش سیاسی‌ای خاص را کسب کردم... که پس از آن همیشه به آن وفادار بودم. ۱۱.

پس از آن، هیتلر احتمالاً جهان را به گونه‌ای دیگر می‌دید، اما هنوز خانه‌به‌دوشی بود که از سیاست و شغل ثابت اجتناب می‌کرد. بعدها دیدگاه‌های سیاسی‌اش تکامل یافت، ولی در آن زمان با آرمان برتری آلمان و تعصبات فکری نفرت‌انگیز راهی مونیخ در آلمان شد.

واژه آنتی‌سمیتیزم (تحت‌اللفظی به معنی ضدسامی‌گری) یا یهودی‌ستیزی را نخستین بار روزنامه‌نگاری آلمانی در سال ۱۸۷۹ برای توصیف برخی گروه‌های سیاسی آلمان، که خواستار محروم کردن یهودیان از حقوق اجتماعی بودند، به کار برد. این اصطلاح خیلی زود در کشورهای دیگر نیز شایع شد. امروزه این عبارت به همه اشکال خصومت نسبت به یهودیان و دین یهودی از زمان باستان تا کنون اطلاق می‌شود. حتی برخی از یونانی‌ها هم یهودیان را به سبب اعتقادشان به خدای واحد دوست نداشتند.

فصل ۴ : سرباز آلمانی



ترور مهین‌دوک فرانتس فردیناند و مهین‌دوشس سوفی اتریشی اروپا را در سال ۱۹۱۴ به جنگ جهانی اول کشاند.

هیتلر در مونیخ اتاقی ارزان‌قیمت کرایه و کار همیشگی‌اش، یعنی نقاشی از بناهای معروف شهر و فروختن آن‌ها، را آغاز کرد. دوست داشت در کافه‌ها بنشیند و روزنامه بخواند و در مورد وقایع روز با هر کسی که به حرف‌هایش گوش می‌داد، بحث کند. در فوریه سال ۱۹۱۴ مقامات نظامی اتریش سرانجام او را دستگیر کردند و برای خدمت در ارتش به اتریش برگرداندند. با وجود این، او را برای سربازی ضعیف تشخیص دادند و از خدمت معاف کردند.

اگرچه هیتلر نمی‌خواست در ارتش اتریش خدمت کند، با شروع ناگهانی جنگ جهانی اول در تابستان برای خدمت در ارتش آلمان داوطلب شد. سرانجام چیزی داشت که فکر می‌کرد ارزش جنگیدن دارد: آلمان.

جنگ با ترور مهین‌دوک فرانتس فردیناند، ولیعهد و وارث امپراتور پیر و ۸۴ ساله اتریش - مجارستان، آغاز شد. یکی از صرب‌های افراطی به فردیناند و همسرش سوفی در خودروی سربازی در بوسنی مرکز سارایوو، سرزمینی که اتریش و صربستان بر سر آن مناقشه داشتند، شلیک کرد.

قتل مهین‌دوک باعث شد اتریش - مجارستان به صربستان اعلان جنگ بدهد. آلمان عهد کرده بود که در کنار همسایه‌اش اتریش - مجارستان بماند و در این دوره به عهد خود وفا کرد. وقتی روسیه به حمایت از صربستان برخاست، آلمان به روسیه اعلان جنگ داد. فرانسه تصمیم گرفت از روسیه پشتیبانی کند و آلمان به فرانسه هم اعلان جنگ داد. آلمان همچنین با بلژیک، که بی‌طرف اما نزدیک‌ترین راه برای تصرف پاریس پایتخت فرانسه بود، وارد جنگ شد. انگلستان تعهدش برای حمایت از بلژیک را محترم می‌شمرد و به این ترتیب به آلمان اعلان جنگ داد. به زودی دیگر کشورها نیز وارد منازعه شدند و جنگ عالمگیر شد.

از آن‌جا که هیتلر سرباز خوش‌بینه‌ای نبود به عنوان قاصد خدمت می‌کرد و دستورها را از افسران درون پناهگاه‌های زیرزمینی به نیروهای داخل سنگرها می‌رساند. او دوران سربازی را «بی‌نظیرترین و فراموش‌نشده‌ترین دوران زندگی‌ام در روی زمین» ۱۲ دانست. ده سال بعد در مورد تجربه‌اش از جنگ چنین نوشت:

حتی امروز هم شرمسار نیستم که بگویم در حالی که سرشار از هیجانی آتشین بودم، زانو زدم و از صمیم قلب از خدا تشکر کردم که این بخت بلند را به من داده است تا در این دوران زندگی کنم. نبردی برای آزادی آغاز شده بود که از همه نبردهای پیشین دنیا پرتوان‌تر بود. ۱۳



آدولف هیتلر میان جمعیتی که در مونیخ هنگام بسیج سپاه آلمان برای جنگ جهانی اول گرد آمده‌اند.

تجربه جنگی هیتلر باقی زندگی او را شکل داد. بعدها به یاد می‌آورد که در طول شش سال خدمتش در ارتش هیچ نگرانی‌ای نداشته است. خوراک و پوشاک و جای اقامتش تأمین بوده است. اما اهمیت این قضیه بسیار فراتر از این احساس بوده است که خوب به او می‌رسند. هیتلر بعدها گفت:

در سال ۱۹۱۴ تحت تأثیر احساسات ایدئالیستی ناب عازم جبهه شدم. بعد شاهد کشته و زخمی شدن هزاران نفر بودیم. به این ترتیب پی بردم که زندگی نبردی بی‌امان و بی‌رحمانه است و هدفی جز بقای نسل ندارد. فرد ممکن است بمیرد تا دیگران به زندگی ادامه دهند. ۱۴

بعد از چهار روز نبرد به دوستانش در مونیخ نوشت که حدود سه هزار نفر از ۳۶۰۰ نفر سرباز هنگ او کشته یا مجروح شده‌اند. با دیدن چنین تباهی

عظیمی، کم‌کم به اهمیت بقای آلمانی‌ها پی برد. هیتلر در نامه‌ای از جبهه شرح داد که چرا از صلح بین‌المللی بدش می‌آید و فقط خواهان آلمان ناب و عاری از هر خارجی است:

آن گروه از ما که بخت دیدن دوباره میهن را داشته باشند، آن را منزله از دلبستگی به بیگانگان خواهند یافت.... همچنین غمخواری ما برای صلح بین‌المللی پایان خواهد گرفت. و ارزش این بسیار بیش‌تر از فتوحات خواهد بود. ۱۵

اگرچه هم‌زمان هیتلر از جنگیدن و فشار جنگ خسته شده بودند، او از آن لذت می‌برد. مافوق او گاهی ضروری می‌دید که در دل شب پیغام بفرستد. صدا می‌زد: «پیک!» و هیتلر از جا می‌جست. مافوقش می‌گفت: «همیشه تو داوطلب می‌شوی.» و هیتلر در جواب می‌گفت: «اجازه دهید بقیه بخوابند. مهم نیست.» ۱۷ البته همه هم‌قطاران هیتلر فداکاری‌های او را تحسین نمی‌کردند. خیلی‌ها فحشش می‌دادند و او را تحمل‌ناپذیر می‌دانستند.

کار هیتلر بیش‌تر وقت‌ها خطرناک بود. بعدها تعریف کرد که چگونه بارها از مرگ حتمی نجات پیدا کرده است. یک بار گلوله‌ای به آستین پیراهنش اصابت کرد، اما خود او آسیبی ندید. یک بار هم تعریف کرد که وقتی در سنگر یا سربازان دیگر مشغول غذا خوردن بوده، احساس کرده است که باید از آن‌جا برود. کمی پس از آن‌که جایی را برای صرف غذا پیدا می‌کند گلوله تویی به سنگری که قبلاً در آن نشسته بود برخورد می‌کند و همه ساکنان سنگر را از پا درمی‌آورد. تماس نزدیک هیتلر با مرگ او را به این نتیجه رساند که برای منظور بزرگ‌تری از مرگ نجات پیدا کرده است. در طول بخش اعظم جنگ جهانی اول به نظر می‌رسید که آلمان در آستانه پیروزی قرار دارد. آلمان لوکزامبورگ و تقریباً تمام بلژیک و بخش شمالی فرانسه را فتح کرده بود. در شرق، روسیه در سال ۱۹۱۷ با آلمان توافقنامه صلح امضا و اراضی بزرگی را به آلمان واگذار کرد. هرچند در سال ۱۹۱۸ ارتش آلمان از توش و توان افتاده و تهیه ملزومات دشوار شده بود.



آدولف هیتلر (راست) به همراه دو سرباز دیگر و فوکسی، سگ دست‌آموز
واحد نظامی، در آوریل سال ۱۹۱۵.

ایالات متحده در سال ۱۹۱۷ وارد نبرد شده بود. برخلاف نیروهای سایر کشورها که سه سال بود در جنگ به سر می‌بردند، نیروهای آمریکایی تازه نفس و مجهز بودند. در تابستان ۱۹۱۸ مشخص شد که آلمان نمی‌تواند در جنگ پیروز شود.



آدولف هیتلر در یونیفورم نظامی جنگ جهانی اول، حدود ۱۹۱۵.

مردم آلمان از جنگ خسته شده بودند. در همه جای آلمان شورشی‌های درگرفت. ملوانان از هدایت ناوهای جنگی برای نبرد سر باز زدند. کارگران کارخانه‌های اسلحه‌سازی اعتصاب کردند و از ساختن بمب و تفنگِ بیش‌تر سر باز زدند. سربازان از دستورهای افسران سرپیچی کردند و رهبر کشور قیصر ویلهلم دوم به هلند گریخت. رهبران ضدجنگ گروه‌هایی را متشکل از کارگران و سربازان پیشین تشکیل دادند و حکومت را در سطح محلی به دست گرفتند. هرچند در سطح کشور ناموفق بودند.

در یازدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ نماینده‌ای از طرف آلمان پیمان آتش‌بس را امضا کرد و جنگ متوقف شد. طولی نکشید که کشورهای پیروز – متفقین – در ورسای، نزدیک پاریس، در فرانسه، دور هم جمع شدند تا به هر نحو ممکن پیمان صلح را امضا کنند.

جنگ جهانی اول بسیاری از بخش‌های اروپا را ویران کرده بود. میلیون‌ها نفر کشته شده بودند. شهرها، جاده‌ها، پل‌ها، کارخانه‌ها و مزارع تخریب شده بود. پس از متحمل شدن این همه مرگ و ویرانی، متفقین قصد نداشتند نسبت به کشورهای شکست خورده مهربان باشند.

هفت ماه و اندی بعد، در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹، معاهدهٔ ورسای سرانجام امضا شد. زمان زیادی طول کشیده بود تا فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده – معروف به سه قدرت بزرگ – دربارهٔ مفاد پیمان به توافق برسند.

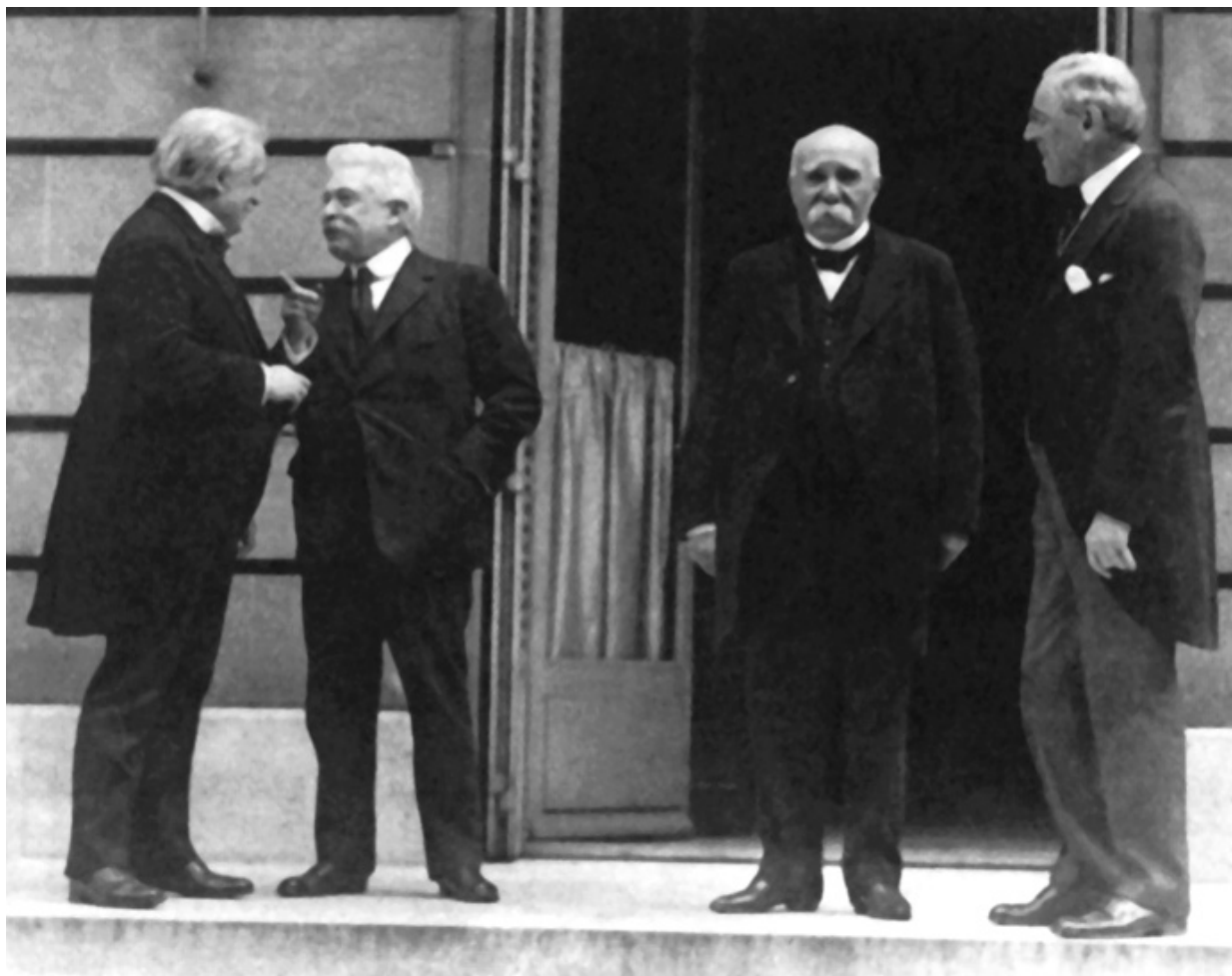


ویلهلم دوم از سال ۱۸۸۸ تا ۱۹۱۸، سالی که به هلند تبعید شد، رهبر آلمان بود.

ژرژ کلمانسو، نخست‌وزیر فرانسه، می‌خواست آلمان چنان سخت تنبیه شود که هیچ‌گاه جسارت شروع جنگی دیگر را به خود ندهد. دیوید لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیای کبیر، نیز خواستار تنبیه آلمان بود، اما بیش‌تر نگران گسترش کمونیسم در خارج از روسیه بود. او می‌ترسید اگر پیمان برای آلمان خیلی سختگیرانه باشد مردم آلمان کمونیسم را ترجیح بدهند. هرچند جورج به این مسئله نیز پی برد که اگر با آلمان سختگیر نباشد خیلی زود مقام نخست‌وزیری را از دست خواهد داد.

آخرین رهبر سه کشور بزرگ، یعنی وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده، می‌خواست آلمان تنبیه شود، اما امیدوار بود که بشود زخم‌های جنگ را بهبود بخشید. آن پیمان آلمان را مجبور کرد که بپذیرد مسئولیت شروع جنگ جهانی اول تنها به عهده اوست. متفقین درخواست کردند که آلمان حدود ۳۳ میلیارد دلار غرامت بپردازد؛ یعنی، هزینه خسارت‌هایی که به دیگر کشورها وارد کرده بود. پرداختن چنین غرامتی آلمان را سال‌ها از نظر مالی فلج می‌کرد.

به‌علاوه، این پیمان ارتش آلمان را به صدهزار نفر محدود و آن کشور را از داشتن نیروی هوایی و زرهی منع می‌کرد. نیروی دریایی آلمان فقط مجاز بود شش ناو جنگی داشته باشد و مجاز به داشتن زیردریایی نبود. به‌علاوه، آلمان سیزده درصد قلمروش را از دست داد که از نظر اندازه درست مثل این بود که ناحیه‌ای بزرگ‌تر از کالیفرنیا، نوادا، اورگون و نیمی از واشنگتن را از ایالات متحده جدا کنند. این اراضی به فرانسه، بلژیک، دانمارک، لهستان و چکسلواکی واگذار شد.



دیوید لوید جورج نخست‌وزیر بریتانیا (چپ)، ویتوریو اورلاندو نخست‌وزیر ایتالیا، ژرژ کلمانسو نخست‌وزیر فرانسه، و وودرو ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا، پیش از کنفرانس صلح ورسای در سال ۱۹۱۹، بیرون هتل کریون پاریس در فرانسه ایستاده‌اند.

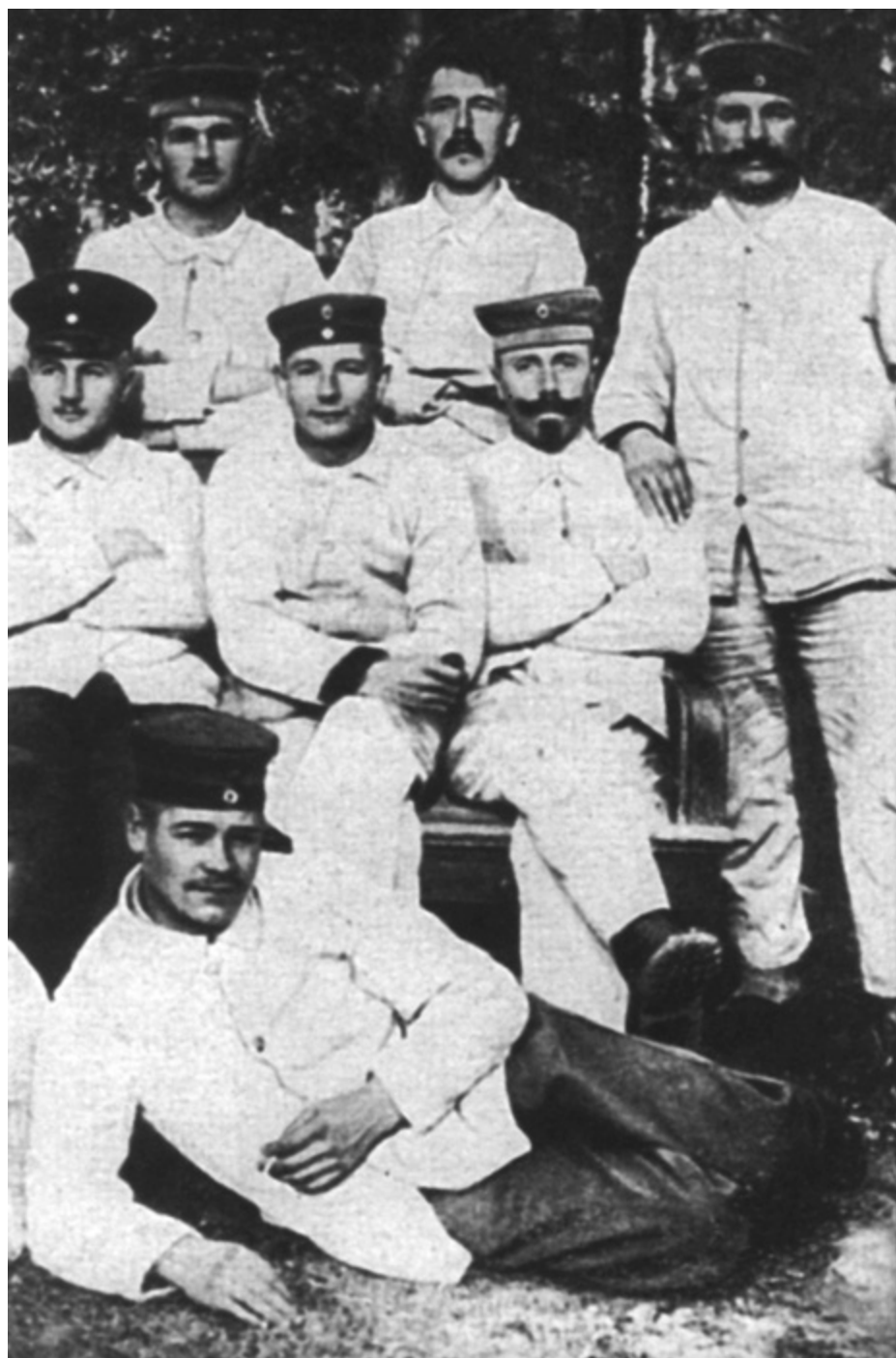
معاهده ورسای از نظر آلمانی‌ها سختگیرانه و ناعادلانه و تحقیرآمیز بود، ولی متفقین اهمیتی نمی‌دادند. آلمانی‌ها حق اظهار نظر در مذاکرات را نداشتند. اگر آلمانی‌ها از امضای پیمان سر باز می‌زدند، متفقین جنگ را بر ضد آن‌ها از سر می‌گرفتند.

معاهده ورسای جامعه ملل را نیز پایه‌گذاری کرد، سازمانی بین‌المللی که برای پایان دادن به هر گونه احتمال آغاز یک جنگ بین‌المللی دیگر تأسیس شد. اما این سازمان به اهداف بلندپروازانه‌اش دست نیافت و این پیمان،

صلح را در اروپا تضمین نکرد. در عوض، زمینه را برای به قدرت رسیدن یکی از سربازان خشمگین آلمانی – آدولف هیتلر – مهیا ساخت.

غرامت هنگفتی که آلمان می‌بایست به متفقین می‌پرداخت تا سال‌ها بعد از جنگ جهانی اول طول می‌کشید. برای پرداخت غرامت شصت سال، یعنی تا دههٔ ۱۹۸۰، به آلمان مهلت داده شده بود. با این حال آلمان در سال ۱۹۳۱، در اوان رکود اقتصادی بزرگ، پرداخت را متوقف کرد.

فصل ۵ : ورود به سیاست



آدولف هیتلر (ردیف عقب، وسط) با همقطاران مجروح جنگی‌اش پس از بهبود در بیمارستان نظامی، در پایان جنگ جهانی اول.

وقتی آلمان در یازدهم نوامبر سال ۱۹۱۸ محاصره شد، هیتلر در بیمارستانی نزدیک برلین بستری بود تا کوری موقتش بر اثر استنشاق گاز خردل بهبود یابد. خبر شکست آلمان روحیه او را ویران کرد. او بعدها نوشت:

از روز خاکسپاری مادرم تا به آن روز گریه نکرده بودم.... و به این ترتیب همه چیز یهوده بود. یهوده بود ایثارگری‌ها و سختی کشیدن‌ها؛ یهوده بود ماه‌ها گرسنه و تشنه سر کردن که اغلب پایانی نداشت...؛ و یهوده بود مرگ دو میلیون نفری که از پا درآمدند.... در این شب‌ها نفرت در دلم موج می‌زد، نفرت از همه کسانی که مسئول این عمل بودند. ۱۷

هیتلر می‌خواست مسئولیت این همه مرگ و رنج را، که منجر به سقوط آلمان شده بود، متوجه کسی کند. اول نمی‌دانست که باید از چه کسی متنفر باشد.

آن ماه از بیمارستان مرخص شد. جنگ تمام شده بود و او باز هدفی در زندگی نداشت. او که هنوز در ارتش بود به مونیخ برگشت و چند ماهی را به عنوان نگهبان خدمت کرد.

بعد از فرار قیصر، کورت آیزنر، که یهودی بود، رئیس حکومت انقلابی و شبه‌کمونیستی باواریا در آلمان شد. هیتلر از سوسیالیست‌ها و یهودی‌هایی که بر سر کار بودند بدش می‌آمد، اما چنان از رفتن قیصر خوشحال بود که در مخالفت با حکومت جدید کاری نکرد. در واقع، در فوریه ۱۹۱۹ هنگی که هیتلر در آن خدمت می‌کرد او را به عنوان نماینده خود در حکومت باواریا انتخاب کرد.

در این میان، اوضاع آلمان رو به وخامت می‌رفت و بسیاری از همقطاران هیتلر در ارتش، آیزنر و دیگر یهودی‌ها و سوسیالیست‌های حاکم را مقصر می‌دانستند. هیتلر با زنده کردن پیشداوری‌های قدیمی‌اش در زمان اقامت در وین، تقصیر را به گردن یهودی‌ها انداخت. او همچنین جمهوری وایمار را که اولین کوشش آلمان در برقراری حکومتی دموکراتیک بود، مقصر می‌دانست. با این که تعداد یهودی‌ها در کابینه و رایشستاگ، مجلس نمایندگان آلمان، انگشت‌شمار بود، ادعا می‌کرد که آنان این حکومت به دست یهودی‌هاست.

در آخر آوریل ۱۹۱۹ انقلاب باواریا درهم شکست. هیتلر را به بازجویی از همقطاران سربازش گماشتند تا بفهمند چه کسی از حکومت جدید پشتیبانی

می‌کند. بعد او در کلاسی آموزشی در باره خطرات سوسیالیسم افراطی شرکت کرد. معلم متوجه شد که هیتلر سخنان با استعدادی است و از او خواست که به سربازان بیاموزد که چرا نباید از سوسیالیسم حمایت کنند.



ویرانی ساختمان‌ها بر اثر آشوب در پی کوشش حزب کمونیست برای به دست گرفتن کنترل برلین در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۹.

ارتش خیلی زود هیتلر را مأمور کرد تا برای سربازان از جنگ برگشته که ممکن بود به آرمان‌های کمونیستی گرایش پیدا کنند، حرف بزند. هیتلر سخت کوشید تا نفرت از کمونیسم را در میان سربازان رواج بدهد. علاوه بر این، او کسان دیگری را مسئول تمام مشکلات آن‌ها دانست: یهودی‌ها. او هرچه بیشتر برای گروه‌های بزرگ‌تری از مردم حرف می‌زد، کشف

می‌کرد که برای قانع کردن آن‌ها از طریق سخنرانی عمومی قریحه‌ای ذاتی دارد. شنوندگانش این موضوع را تصدیق می‌کنند. یکی از آن‌ها نوشته است:

آقای هیتلر... سخنرانی مادرزاد است؛ با تعصب خودش و درخواست جمعیت به وضوح توجه شنوندگان را جلب می‌کند و آن‌ها را وامی‌دارد که مثل خود او فکر کنند.^{۱۸}

هیتلر برای ارتش جاسوسی نیز می‌کرد. او شروع کرد به پیدا کردن گروه‌هایی که معتقد بودند ارتش باید منحل شود و آلمان با دیگر ملت‌ها در صلح و صفا زندگی کند. یکی از گروه‌هایی که زیر نظر داشت، حزب کم‌طرفدار کارگران آلمان بود. این سازمان را آنتون درکسلر به وجود آورده بود که از کارمندان راه‌آهن آلمان بود و می‌کوشید شرایط کار را برای کارگران بهتر کند.

هیتلر به همراه ۲۳ نفر دیگر در یکی از میتینگ‌های حزب کارگران آلمان شرکت کرد. اگرچه هیتلر گزارشی مبنی بر خطرناک بودن گروه رد نکرد، مافوق‌هایش در ارتش به او دستور دادند که در دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۹ در میتینگ دوم نیز شرکت کند. حدود چهار نفر جمع شده بودند تا به حرف‌های سخنران که برای هیتلر خسته‌کننده بود، گوش کنند. اما هیتلر به بحثی که بعد از سخنرانی درگرفت علاقه‌مند شد و حتی با شور و حرارت به کسی که با نظرات او مخالف بود، جواب داد. این ماجرا توجه درکسلر را جلب کرد. درکسلر گفت: «این آدم سریش به تنش می‌ارزد. می‌توانیم از او استفاده کنیم.»^{۱۹}



آنتون درکسلر بنیانگذار حزب کارگران آلمان که بعدها حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان - حزب نازی - نام گرفت.

درکسلر ترتیبی داد تا مطمئن شود هیتلر یکی از جزوات گروه را می‌گیرد و از او خواست که در جلسه بعدی هم شرکت کند. هیتلر جزوه را به اتاق کتشفش برد. آن شب، مطابق معمول همیشه، بی‌خوابی به سرش زده بود. در حالی که در انتظار به خواب رفتن بود به موشی نگاه می‌کرد که روی زمین برایش غذا گذاشته بود. می‌گفت: «آن قدر در زندگی‌ام با فقر آشنا

بودم که گرسنگی و همین‌طور خوشی موجودات کوچک را درک کنم.» ۲۰
وقتی زنگ ساعت، پنج صبح را اعلام کرد، هیتلر هنوز بیدار بود. جزوه را که
عنوانش «بیداری سیاسی من» بود، برداشت. در کمال تعجب علاقه‌اش به
آن جلب شد. جزوه در مورد حزب سیاسی جدیدی حرف می‌زد که برای
مردمی تأسیس شده بود که از شرایط موجود ناراضی بودند. با این همه،
هیتلر خیلی زود جزوه را فراموش کرد. اما یک روز نامه‌ای رسمی به
دستش رسید که اعلام می‌کرد او را به عضویت حزب کارگران آلمان
پذیرفته‌اند.

اگرچه او به این فکر افتاده بود که گروه سیاسی خودش را تشکیل دهد، به
این نتیجه رسید که بدش نمی‌آید یک بار دیگر در جلسهٔ حزب کارگران آلمان
شرکت کند. عضویت در احزاب سیاسی برای اعضای ارتش غیرقانونی بود،
اما رؤسای هیتلر فکر می‌کردند او با عضویت در حزب کارگران آلمان بهتر
می‌تواند جاسوسی آن‌ها را بکند. به او دستور دادند به حزب ملحق شود.
هیتلر خیلی زود کشف کرد که این سازمان به او جایگاهی داده است که
می‌تواند در مورد افکار و آرمان‌های خودش برای دیگران حرف بزند. با
تذکر او حزب کارگران آلمان جلساته‌اش را در اتاق‌های بزرگ‌تر برگزار
می‌کرد تا تعداد بیش‌تری از مردم بتوانند در آن حضور پیدا کنند. آن‌ها
دعوتنامه ارسال می‌کردند و سرانجام به هر ترتیبی شده با هم پول جمع
کردند تا برای جلسات خود آگهی چاپ کنند.

در پایان ماه مارس ۱۹۲۰ هیتلر ارتش را ترک گفت تا به آرزوهای
سیاسی‌اش بپردازد. مردم آماده بودند تا پیغام او را بشنوند، و او این را
می‌دانست. مردم آلمان از ناتوانی حکومت در بهبود زندگی روزمرهٔ خود
خسته شده بودند. بی‌کاری، فقر و گرسنگی مشکلاتی بود که حکومت
نمی‌توانست آن‌ها را به سادگی حل و فصل کند. پول برای خسارت‌های
جنگ به دیگر کشورها پرداخت می‌شد، اما آلمانی‌های خشمگین می‌خواستند
این پول برای از بین بردن فقر و گرسنگی آنان به کار رود. خشم آن‌ها
شورش به پا کرد.

حزب کارگران آلمان به سبب وجود هیتلر در سال ۱۹۲۱ به نیروی سیاسی
مهمی در مونیخ تبدیل شد. در آن زمان این حزب، «حزب کارگران
ناسیونال سوسیالیست آلمان» یا به صورت کوتاه شده، حزب نازی نامیده
می‌شد. این سازمان هزاران نفر را برای تظاهرات جذب می‌کرد. مردم
گروه گروه، مخصوصاً برای شنیدن سخنرانی‌های هیتلر، به میتینگ‌های حزب
می‌آمدند.

هیتلر می‌دانست که برای گروه ارزشمند است و از نفوذ خود برای کسب
قدرت بیش‌تر استفاده می‌کرد. هیتلر تهدید کرد اگر او را رئیس حزب نکنند
و قدرت تصمیم‌گیری در بارهٔ همهٔ مسائل را به او وانگذارند از حزب نازی

استعفا می‌دهد. گروه که می‌دانست هیتلر باعث رونق تشکیلات نازی شده است، موافقت کرد. آن‌ها او را «فوهِرر» نیز صدا می‌زدند که در زبان آلمانی به معنی «پیشوا» است.



کارت عضویت هیتلر به تاریخ ژانویه ۱۹۲۰ در حزب کارگران آلمان.

هیتلر طی سخنرانی‌ها و مقالاتش در روزنامه‌ها، پیغامش را که انتقاد آشکار از حکومت دموکراتیک آلمان بود، اشاعه می‌داد. او در گرفتاری‌های مردم آلمان حکومت و یهودی‌ها و کمونیست‌ها را مقصر جلوه می‌داد. او همچنین ادعا می‌کرد که این گروه‌ها مسئول شکست آلمان در جنگ جهانی اول بوده‌اند. تأکید می‌کرد که همه آلمانی‌ها باید با هم متحد شوند و یهودی‌ها و کمونیست‌ها را سرکوب کنند و غرور ملی را برگردانند. خیلی از آلمانی‌ها به حرف‌های هیتلر دلبسته شدند. آن‌ها دنبال رهبر قوی‌تری می‌گشتند که روزگار سختی را پایان بدهد و دلایلی در اختیارشان بگذارد که بار دیگر به

کشورشان افتخار کنند. در سال ۱۹۲۲ دیگر کشورها کم‌کم از گروه‌هایی که در آلمان شکل می‌گرفت، نگران شدند. ترومن اسمیت، سروان ارتش ایالات متحده، در پاییز به مونیخ اعزام شد تا در بارهٔ هیتلر و حزب نازی اطلاعات به دست آورد. اسمیت با مقامات حکومت آلمان و ژنرال‌ها و دوستان هیتلر صحبت کرد. بعد از مشاهدهٔ سان دیدن هیتلر از اعضای گروه ضربتش در مقرهای حزب نازی، اسمیت با او ملاقات کرد. هیتلر نگرش خود در مورد آلمان را از مهمان آمریکایی‌اش پنهان نکرد. او به اسمیت گفت: «آلمان فقط با دیکتاتوری می‌تواند روی پاهایش بایستد.» ۲۱



هیتلر در حال سخنرانی برای جمعیتی که در ۲۳ فوریهٔ ۱۹۲۳ در مونیخ آلمان گرد آمده بودند.

اسمیت در دفترچهٔ یادداشت خود هیتلر را عوام‌فریب توصیف کرد؛ رهبری سیاسی که با توسل به هیجانات مردم و تأیید تعصبات آن‌ها قدرت می‌گیرد. او نوشت: «من به ندرت به چنین مرد منطقی و متعصبی گوش داده‌ام.

نفوذ او بر روی جمعیت باید خیلی زیاد باشد.» ۲۲
اسمیت در گزارش طولانی‌اش در مورد هیتلر و حزب نازی گفت که ممکن است هیتلر تهدیدی برای صلح جهان باشد. اسمیت نتیجه‌گیری کرده بود: «من این احساس را دارم که او نقش مهمی بازی خواهد کرد، و خواه شما او را دوست داشته باشید یا نه، او می‌داند که چه می‌خواهد.» ۲۳
این گزارش به بایگانی رفت و وزارت امور خارجه آمریکا آن را به دست فراموشی سپرد. در این اثنا هیتلر نقشه خود را عملی کرد. او ارتشی شخصی به اسم اشتورم آبتایلونگ (اِس. آ) تشکیل داد. در هشتم نوامبر ۱۹۲۳ هیتلر گروه اِس. آ را که به «پیراهن قهوه‌ای‌ها» معروف شده بودند به اقدام واداشت. او کوشید اختیار حکومت آلمان را در کودتایی که بعدها «پوچ (کودتای) سالن آبجوفروشی» نامیدند، به دست بگیرد. هیتلر قصد داشت از طریق «پوچ»، که واژه‌ای آلمانی به معنی سرنگونی قهرآمیز حکومت است، اول کنترل ایالت باواریا را، که مرکز آن مونیخ بود، به دست بگیرد. آن‌گاه با در اختیار گرفتن سربازان باواریا می‌توانست پایتخت کشور، یعنی برلین، را تصرف کند.



توزیع تفنگ بین افراد اس. آ بیرون از مونیخ قبل از کودتای ۱۹۲۳.

ارتش هیتلر، اشتورم آبتایلونگ (اس. آ)، در سال ۱۹۲۱ برای به هم زدن میتینگ‌های سیاسی مخالفان و حفاظت از هیتلر تشکیل شد. اعضای این ارتش کت‌های خاکستری و پیراهن‌های قهوه‌ای می‌پوشیدند و کلاه کاسکت فلزی به سر می‌گذاشتند و شلووارهای سهریج و جوراب‌های پشمی ضخیم و پوتین‌های جنگی به پا می‌کردند و نوار سیاه به بازو می‌بستند. روی نوار بازو، صلیب شکسته نقش بسته بود؛ نماد نازی، الهام گرفته از صلیب یونانی که انتهای بازوهای آن در جهت عقربه‌های ساعت خمیده بود. آن‌ها پرچم‌های صلیب شکسته را حمل می‌کردند و دسته‌های موسیقی آن‌ها را همراهی می‌کرد.

در یک سالن آبجوفروشی در مونیخ، حدود سه هزار نفر به سخنرانی رهبران باواریا گوش می‌دادند. هیتلر ساکت و آرام در انتهای سالن آبجو می‌نوشید. در ساعت ۸:۳۰ بعدازظهر افراد اس. آ از راه رسیدند و کودتا شروع شد. نازی‌ها ساختمان را محاصره کردند. پیراهن قهوه‌ای‌های مسلح به تفنگ به داخل سالن ریختند. هیتلر و عده‌ای از همکاران او راه خود را به طرف تریبون باز کردند. هیتلر پشت تریبون شروع به سخنرانی کرد:

من قصد دارم به سوگندی وفا کنم که پنج سال پیش هنگامی آن را بر زبان آوردم که کور و ازکارافتاده در بیمارستان نظامی افتاده بودم؛ این‌که تا جنایتکاران نوامبر ریشه‌کن نشده‌اند، از پا ننشینم و آرام نگیرم، تا بار دیگر بر ویرانه‌های آلمان فلک‌زده امروز، آلمان قدرتمند و با عظمت، آزاد و باشکوه سر برآورد. ۲۴

وقتی هیتلر تهدید کرد که همه را در سالن به گلوله می‌بندد، فرمانده ارتش باواریا، رئیس پلیس و قائم مقام دولت موافقت کردند با هیتلر و هواداران مسلح او همکاری کنند. هرچند آن‌ها فقط تظاهر به همکاری می‌کردند. درحالی که هیتلر و افرادش باواریایی‌ها را در سالن گروگان گرفته بودند، دیگر نازی‌ها وظیفه اشغال ساختمان‌های دولتی و دستگیری صاحب‌منصبان باواریا را به عهده داشتند. وقتی مشکلی در بیرون پیش آمد، هیتلر سالن را ترک کرد تا مشکل را حل کند. سرکرده مسئول در سالن خیلی زود متقاعد شد که صاحب‌منصبان باواریایی اسیر، طرفدار هیتلر هستند و موافقت کرد که آزادشان کند. مردان به محض آزاد شدن نیروهای خود را برای از میدان به در کردن افراد اس. آ بسیج کردند. هیتلر وقتی فهمید چه اتفاقی افتاده است، از کوره دررفت. نیروهای وفادار

به حکومت باواریا حال در برابر نیروهای هیتلر صف بسته بودند. هیتلر به هزاران نفر از افراد اس. آ دستور داد در مرکز شهر مونیخ رژه بروند. در یکی از میدان‌های مرکزی شهر، یکی از نازی‌ها تیراندازی به پلیس باواریا را شروع کرد و باعث آغاز درگیری مسلحانه شد. چند پلیس و حدود شانزده نازی در این ماجرا کشته شدند. به محض شروع تیراندازی، محافظ هیتلر برای محافظت از هیتلر خود را روی او انداخت. چند تیر که احتمالاً می‌توانست به زندگی هیتلر پایان دهد به محافظ اصابت کرد. هیتلر به منزل یکی از دوستانش گریخت و مخفی شد. سه روز بعد جای او لو رفت و دستگیر شد.

بعد از شکست «پوچ» [کودتا]، هیتلر به اتهام خیانت به کشور محاکمه شد. محاکمه توجه ملت را جلب کرد و او در سرتاسر آلمان معروف شد. هیتلر محکوم شد، اما برایش مجازات سبک پنج سال زندان در نظر گرفتند که باید آن را در زندان لاندزبرگ در ۴۸ کیلومتری غرب مونیخ سپری می‌کرد. هیتلر ابتدا به شدت احساس درماندگی می‌کرد. احساس می‌کرد کسانی که به آن‌ها اعتماد داشت به او خیانت کرده‌اند و از این‌که مقالات روزنامه‌ها او و شکستش را به باد مضحکه گرفته بودند، آشفته‌خاطر بود. به سبب دررفتگی شانهٔ چپ حین کودتا درد جسمانی شدیدی نیز داشت. ناراحت و افسرده دست به اعتصاب غذا زد. زمانی که دوست قدیمی‌اش آنتون درکسلر به ملاقاتش آمد، هیتلر تقریباً دو هفته چیزی نخورده بود. درکسلر از رنگ و روی پریده و ظاهر نحیف هیتلر تعجب کرد. او به یاد می‌آورد: «دیدم که مثل شیئی یخزده پشت میله‌های پنجرهٔ سلولش نشسته است.» ۲۵

پزشک زندان به درکسلر گفت که هیتلر اگر چیزی نخورد به زودی خواهد مرد. نزدیک دو ساعت درکسلر می‌خواست با چرب‌زبانی هیتلر را از افسردگی درآورد. درکسلر گفته است: «به او گفتم هرچند که اوضاع نامساعد است، حق نداری تسلیم شوی و همه چیز از دست برود. حزب منتظر توست تا یک روز از نو شروع کنیم... دست آخر گفتم ما ترجیح می‌دهیم بمیریم تا بدون تو سر کنیم.» ۲۶ این اظهار وفاداری طلسم افسردگی هیتلر را شکست. طولی نکشید که هیتلر شروع کرد به نقشه کشیدن برای آیندهٔ خودش.

در سال ۱۹۲۴ هنوز در زندان بود که شروع کرد به نوشتن مشهورترین کتابش ماین کامپف که به معنی «نبرد من» است. هیتلر در کتابش در کنار اطلاعاتی که در بارهٔ خود می‌داد، نفرت از یهودیان را نیز به شدت بروز می‌داد. او نوشت که من بر این اعتقادم که آلمانی‌ها برتر از دیگران هستند. او طرحش برای نابودی کشورهای دموکراتیک و خلاص کردن اروپا از شر یهودیان را نیز در کتابش بیان کرد. دولتمردان ایالات متحده و بریتانیای کبیر

از نبرد من خبر داشتند، اما کمتر کسی باور می‌کرد که هیتلر بخواهد یا
بتواند چنین طرح‌هایی را عملی کند.



هیتلر از پشت میله‌های زندان لاندزبرگ در سال ۱۹۲۴ بیرون را نگاه می‌کند.

فصل ۶ : به قدرت رسیدن



هیتلر در بیستم دسامبر ۱۹۲۴ از زندان لاندزبرگ آزاد شد.

از آن جا که هیتلر همدردی مقامات مهم دولتی را طی محاکمه جلب کرده بود، دوران زندانش بسیار خوشایندتر از حالتی بود که در غیر این صورت رخ می‌داد. درخواست‌های متعددی از خبرنگاران و کسان دیگر دریافت کرد که می‌خواستند با او مصاحبه کنند. همچنین دوران زندان باعث شد که نفرت او از یهودیان عمیق‌تر شود:

من عقیده‌ام را در باب شیوه‌های جنگیدن با یهودیت عوض کرده‌ام. من به این نتیجه رسیده‌ام که تاکنون بیش از حد نرمش به خرج داده‌ام!... سرانجام پی برده‌ام که اگر بخواهیم پیروز شویم، در آینده سخت‌ترین شیوه‌های جنگی باید به کار گرفته شود. من به این نتیجه رسیده‌ام که این نه فقط مسئله مرگ و زندگی برای مردم ما، بلکه برای تمام آدم‌هاست. یهودی آفت جهان است. ۲۷

در سال ۱۹۲۴ هیتلر پس از گذراندن فقط نه ماه از پنج سال محکومیت خود، زودهنگام از زندان آزاد شد. دادگاه عالی باواریا دستور آزادی او را صادر کرد. هیتلر در زندان لاندزبرگ همه را شیفته خود کرده بود. وقتی از زندان آزاد می‌شد، رئیس و مأموران زندان گریه می‌کردند و نمی‌خواستند او آن جا را ترک کند.

پیروان وفادار حزب نازی بیرون آپارتمان هیتلر در مونیخ منتظر بودند تا به محض رسیدن او خوشامد بگویند. هیتلر داخل خانه با گل‌ها و خوراکی‌هایی مواجه شد که برای او هدیه آورده بودند. او بلافاصله به سر کار بازگشت.

آدولف هیتلر اعتقاد داشت که می‌تواند با سخنرانی در مجامع، قدرت بیش‌تری به دست آورد تا با نوشتن. این حرف در مورد او درست از آب درآمد. او در سال ۱۹۲۴ با نوشتن در این مورد در کتاب ماین کامپف (نبرد من) از همان اول بر این عقیده تأکید کرد. او نوشت: «من می‌دانم که انسان‌ها از نوشتار کم‌تر از گفتار تأثیر می‌پذیرند و هر جنبش بزرگ روی زمین رشد خود را مدیون خطیبان برجسته است تا نویسندگان بزرگ.»

در اوایل سال ۱۹۲۵ هیتلر با هاینریش هلت، نخست‌وزیر باواریا، دیدار کرد. او به هلت گفت که می‌خواهد به حکومت کمک کند و سوگند وفاداری یاد کرد. هلت قاعدتاً حرف او را باور کرده است، زیرا پنج هفته بعد هیتلر و حزب نازی اجازه یافتند بار دیگر در صحنه سیاست باواریا حضور پیدا کنند. هیتلر در ۲۷ فوریه ۱۹۲۵ نخستین سخنرانی‌اش پس از آزادی از زندان را

ایراد کرد. او در همان سالن آجوفروشی که شورش خود را آغاز کرده بود، سخن می‌گفت. حدود چهار هزار نفر در سالن و حدود هزار نفر بیرون از ساختمان جمع شده بودند. هیتلر قهرمان مردم باواریا شده بود. هیتلر در سخنرانی‌اش مردم را دعوت کرد که تا سرحد مرگ با یهودی‌ها و کمونیست‌ها مبارزه کنند. او هیجان مردم و تعصبات شخصی آن‌ها را برانگیخت و کسانی را به آنان معرفی کرد تا درد و رنج خود را از چشم آن‌ها ببینند. اما پیغام هیتلر از نظر حکومت باواریا بسیار تند بود، و او به مدت دو سال از سخنرانی در باواریا محروم شد. با این حال هیتلر بذر قدرت را کاشته بود تا در آینده درو کند.

هیتلر در این زمان تصمیم گرفت استراتژی‌اش را تغییر دهد. به جای کودتای خشونت‌بار بر ضد هسته مرکزی حکومت، قصد داشت کنترل آلمان را با به وجود آوردن هرمی از سازمان‌های محلی در سرتاسر آلمان به دست بگیرد. این سازمان‌ها بنیان گسترده‌ای از قدرت را در اختیار حزب نازی می‌گذاشت. حزب از طریق این سازمان‌ها کار می‌کرد تا نازی‌ها آن‌قدر قوی شوند که بتوانند قدرت را به طور کامل در برلین تصاحب کنند. این سازمان‌های محلی ایجاد شدند، اما از آن‌جا که زندگی در آلمان به خوشی ادامه داشت، تعداد اندکی به این سازمان‌ها توجه زیادی نشان دادند.



* هیتلر هنگام ضبط یکی از سخنرانی‌هایش پس از آزادی از زندان لاندزبرگ برای عکس انداختن ژست گرفته است.

در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۲۰ آلمان دوباره به کشوری مرفه و محترم تبدیل شده بود. در سال ۱۹۲۷ آلمان یکی از اعضای تمام‌عیار جامعهٔ ملل شده بود که

فرصت اظهار نظر در مسائل بین‌المللی را در اختیار این کشور می‌گذاشت. اما فرصت واقعی هیتلر برای به قدرت رسیدن وقتی فراهم آمد که اقتصاد جهانی با ورشکستگی بزرگ بازار سهام ایالات متحده در اکتبر ۱۹۲۹ از کنترل خارج شد. وقتی قیمت سهام در بازار سهام نیویورک سقوط کرد، بسیاری از آلمانی‌ها سخت متضرر شدند. این قضیه دوباره آتش خشم را در مورد غرامتی که این کشور برای جبران آسیب‌های جنگ جهانی اول می‌پرداخت شعله‌ور کرد.

همزمان با ورشکستگی بانک‌ها و افزایش بی‌کاری، آلمان در آستانه برگزاری انتخابات سراسری بود. هرگاه صدراعظمی در رایشستاگ صاحب اکثریت آرا نمی‌شد، انتخابات سراسری در آلمان برگزار می‌شد. این انتخابات‌ها به طور روزافزون افزایش می‌یافت و هر بار که انتخابات سراسری برگزار می‌شد وضع حزب نازی بهتر می‌شد. این حزب در سال ۱۹۲۴ سه درصد کرسی‌ها را در اختیار داشت، اما در سال ۱۹۳۰ سهم آرای حزب به هجده درصد افزایش یافت.

هیتلر در سال ۱۹۳۲ نامزد ریاست‌جمهوری شد و سی درصد آرا را، که حیرت‌آور بود، کسب کرد. اما این مقدار رأی برای پیروزی کافی نبود. پاول فون هیندنبورگ بار دیگر به این مقام انتخاب شد. استراتژی هیتلر او را خیلی پیش برده بود اما هنوز اکثریت آرا را کسب نکرده بود. طولی نکشید که فقط با جذابیت خود حامیان بیشتری به دست آورد.



*اھالی مونیخ به آدولف ھیتلر، رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان (نازی)، هنگام دیدارش از این شهر در سال ۱۹۲۹ سلام نازی می‌دهند.

زنان زیادی جذب ھیتلر شده بودند. زنان پیر ثروتمند با اهدای مبالغ زیادی پول به حزب نازی تحسین خود را نسبت به او نشان می‌دادند. زنان جوان‌تر نیز شیفتهٔ این مرد می‌شدند، مردی که داشت به سرعت به قدرت می‌رسید. بعضی‌ها چنان مجذوب او می‌شدند که برای خودشان خطر ساز می‌شدند.

بیش‌تر چیزهایی که ما در مورد هیتلر می‌دانیم از کتاب او نبرد من به دست آمده است. اما هیتلر این سرگذشت را آن‌گونه که دلش می‌خواست نوشته است نه لزوماً از روی وفاداری به حقیقت. وقتی هیتلر معروف شد مردم خاطراتی را که از او داشتند، نگاشتند. روزنامه‌نگاران و مورخان با گشتن بایگانی مدرسه او، اسناد ارتش، زیر و رو کردن روزنامه‌ها، درخواست از مردم برای ارسال نامه‌ها و نقاشی‌هایی که هیتلر برایشان فرستاده بود و مصاحبه با هر کسی که با هیتلر رابطه داشت، کوشیدند جزئیات زندگی او را به دست آورند. پائولا خواهر هیتلر برخی از اطلاعات خود را پس از مرگ برادر در اختیار ارتش ایالات متحده گذاشت. مورخان برای نوشتن در مورد زندگی هیتلر باید تمام منابع را بررسی کنند و نتیجه بگیرند که کدام‌یک درست است.

یکی از این دخترها، گلی، خواهرزاده بیست ساله او بود. آن‌گلا خواهر ناتنی هیتلر به عنوان خدمتکار به خانه او آمد و چند ماه بعد دخترش گلی نیز به او پیوست. طولی نکشید که گلی هیتلر ۳۹ ساله را در سفرها و مهمانی‌های رسمی حزب نازی در مونیخ همراهی می‌کرد. دوستان هیتلر می‌گفتند گلی تنها زنی است که هیتلر او را به همان اندازه مادرش دوست دارد. اما هیتلر مرد پرمشغله‌ای بود با سن و سال بالا و گلی دختری بود بسیار جوان و سرزنده. طولی نکشید که غیرتش گل کرد و گلی را از بیرون رفتن بدون ندیمه منع کرد. در یکی از روزهای سال ۱۹۳۱ آن دختر در حالی که غمگین و افسرده بود با هفت‌تیر هیتلر به قلب خود شلیک کرد و مرد. هیتلر قلبش شکست. اما زمانی کوتاه پس از آن به زن جوان دیگری علاقه‌مند شد: اِوا براون نوزده ساله و زیبا دستیار عکاس شخصی‌اش. براون اغلب سخت گله می‌کرد که هیتلر او را نادیده می‌گیرد. در سال ۱۹۳۲ او نیز به خود شلیک کرد، اما برخلاف گلی جان سالم به در برد. هیتلر بعد از این واقعه کمی بیش‌تر به اِوا توجه کرد، اما این دختر یک بار دیگر در سال ۱۹۳۵ دست به خودکشی زد.



* اِوا براون (۱۹۱۲-۱۹۴۵) سال‌ها معشوقهٔ هیتلر بود. هیتلر همیشه در کیف جیبی خود این عکس او را داشت.

اِوا در رؤیای ازدواج با هیتلر و تشکیل خانواده بود، اما هیتلر خود را همسر آلمان به حساب می‌آورد. او مردم آلمان را فرزندان خود می‌پنداشت. ادعا می‌کرد مردم به پدری نیاز دارند که آن‌ها را از روزگار یأس‌آوری که به آن مبتلا هستند بیرون بیاورد. او خیال می‌کرد که این مرد خود اوست. زن و فرزند، او را از دست یافتن به نقشه‌هایش برای سرزمین محبوبش باز می‌داشت.

اگرچه اِوا احساس می‌کرد تنها مانده و فراموش شده است، هیچ‌گاه او را ترک نکرد. هیتلر در مورد تلاش‌های اِوا برای خودکشی تا اندازه‌ای احساس گناه می‌کرد، اما سرسپردگی‌اش به آلمان و بالا رفتن از نردبان قدرت برایش مهم‌تر بود. تمام هم و غم او این بود که رهبر کشور شود.

در تابستان سال ۱۹۳۲ هیندنبورگ رئیس‌جمهوری آلمان به‌هیچ‌وجه حاضر نشد هیتلر را به‌عنوان صدراعظم انتخاب کند. هیتلر می‌گفت که حزبش باید به‌طور کامل اختیار حکومت را به دست بگیرد و هیندنبورگ به این امر راضی نمی‌شد. اما اوضاع در آلمان روز به روز بدتر می‌شد و دیگر صدراعظم‌هایی که هیندنبورگ منصوب کرد در تغییر اوضاع ناکام ماندند.

حکومت جدید آلمان جمهوری وایمار نامیده می‌شد، زیرا قانون اساسی آن در شهر وایمار نوشته شده بود. نمایندگان مجلس قانونگذاری که رایشستاگ نام داشت، صدراعظم، رئیس‌قوه مجریه، را انتخاب می‌کردند. رئیس‌جمهور رایش که مثل پادشاه مقامی عمدتاً تشریفاتی بود، اما با رأی مردم انتخاب می‌شد، باید صدراعظم را تأیید می‌کرد. اگر نمایندگان رایشستاگ نمی‌توانستند صدراعظمی انتخاب کنند، رئیس‌جمهور اختیار داشت که خود صدراعظم را منصوب کند. وقتی رایشستاگ در ژانویه ۱۹۳۳ نتوانست نامزدی برای صدراعظمی انتخاب کند، هیندنبورگ رئیس‌جمهوری آلمان هیتلر را به مقام صدراعظمی منصوب کرد.

اگرچه هیندنبورگ سالخورده از هیتلر خوشش نمی‌آمد، مشاورانش سرانجام او را متقاعد کردند که هیتلر می‌تواند از پس کار برآید. در سی‌ام ژانویه ۱۹۳۳ او هیتلر را به مقام صدراعظمی آلمان منصوب کرد. برای بسیاری از مردم این روز مسرت‌بخش بود، اما آن‌ها نمی‌دانستند که به سبب این انتخاب با چه وضع هولناکی روبرو خواهند شد. هانس فرانک یکی از نمایندگان نازی رایشستاگ بعدها چنین به یاد آورد:

خدا می‌داند که دل‌های ما آن روز پاک بود و اگر کسی به ما می‌گفت که چه روزگاری در انتظار ماست، هیچ کس باور نمی‌کرد، و من کم‌تر از همه. آن روز، روز افتخار و شادمانی بود. ۲۸



* پاول فون هیندنبورگ (۱۸۴۷-۱۹۳۴) از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۴ رئیس‌جمهور آلمان بود.

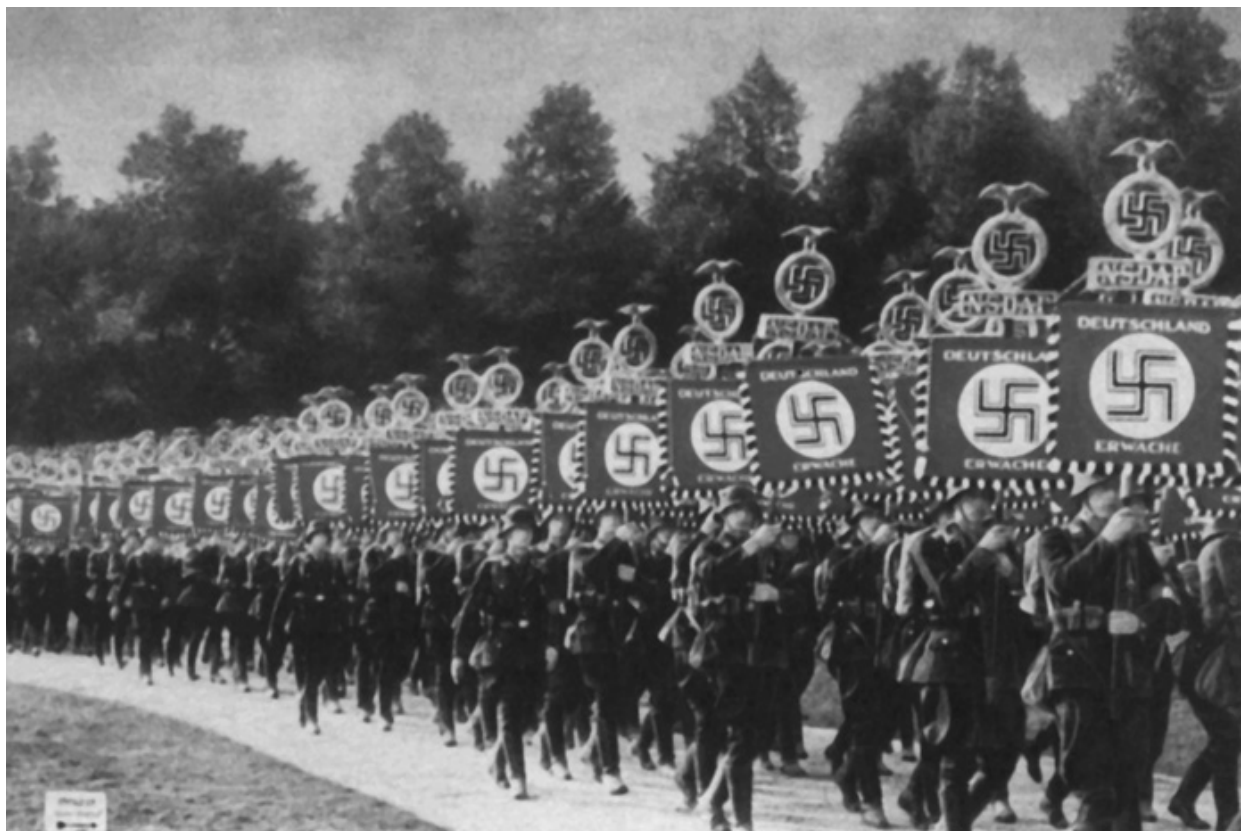
فصل ۷ : دیکتاتور آلمان



در سیام ژانویه سال ۱۹۳۳ پاول فون هیندنبورگ رئیس‌جمهور آلمان حکومت را به آدولف هیتلر رهبر نازی واگذار کرد.

هیتلر صدراعظم شد و خیلی زود دست به تغییراتی زد که به او کمک می‌کرد به دیکتاتور آلمان تبدیل شود. ابتدا در چارچوب قوانین آلمان عمل می‌کرد. قانون اساسی به رئیس‌جمهوری اختیارات اضطراری معینی داده بود. هیتلر هیندنبورگ را ترغیب کرد تا از این اختیارات استفاده کند و دست هیتلر را در نظارت بر مطبوعات و میتینگ‌های سیاسی باز بگذارد. چون آلمان در این حکومت جدید چندان رونق و شکوفایی نداشت، بسیاری از رهبران وقتی هیتلر به تدریج نظارت خود را بیش‌تر کرد، ساکت ماندند. در ابتدا، آن‌ها درست نمی‌دانستند که هیتلر تا کجا پیش خواهد رفت، ولی امیدوار بودند از قدرت خود برای بیرون آوردن مردم از بدبختی استفاده کند.

در فوریه ۱۹۳۳ یک نفر ساختمان رایشستاگ را عمداً آتش زد. هیتلر تقصیر حریق را به گردن حزب کمونیست انداخت و دستور داد همه نمایندگان این حزب دستگیر شوند. او هیندنبورگ ۸۵ ساله را که غالباً فراموشکار و سردرگم بود قانع کرد تا خیلی از حقوق شهروندان را برای اجتناب از ناآرامی‌های بیش‌تر لغو کند. مردم آلمان دیگر از آزادی بیان و حق تشکیل گردهمایی برخوردار نبودند.



* اعضای حزب نازی هنگام راهپیمایی در نورمبرگ آلمان به سال ۱۹۳۳، در حال حمل درفش‌هایی که روی آن‌ها صلیب شکسته و شعار «آلمان برخیز» نقش بسته است.

تحت این شرایط، حزب نازی ۴۴ درصد آرا را در انتخابات سراسری پنجم مارس ۱۹۳۳ به دست آورد. در این زمان هیتلر می‌کوشید تا قدرت مطلق را برای خود به دست آورد. او رأی رایشستاگ را برای تصویب قانونی – مصوبه اختیار دهنده – که قانون اساسی را اساساً لغو می‌کرد در اختیار داشت. این قانون اجازه می‌داد قوه مجریه مثل قوه مقننه از حق قانونگذاری برخوردار شود. برای وادار ساختن رایشستاگ به تصویب این قانون، افراد اس. آ حزب نازی جلوی دیوارهای ساختمانی که جلسه پارلمان برای رأی‌گیری در آن‌جا تشکیل می‌شد، صف بستند. نمایندگان حزب کمونیست در زندان بودند، بنابراین تنها کسانی که جرئت کردند بر ضد این مصوبه رأی بدهند، اعضای حزب جا افتاده و قدیمی سوسیال دموکرات بودند. اما رأی آن‌ها برای ناکام گذاشتن این مصوبه کافی نبود. اکنون هیتلر

می‌توانست خود رأساً قانون صادر کند.
او با تصویب نخستین قانون حزب‌های کمونیست و سوسیال دموکرات را
منحل کرد. خیلی زود تمام احزاب سیاسی جز حزب نازی تعطیل شدند. او
بیش‌تر سازمان‌های غیرنازی را نیز غیرقانونی اعلام کرد.



* یوزف گوبلز (۱۸۹۷-۱۹۴۵)، وزیر روشنگری و تبلیغات آلمان، از روش معروف به دروغ بزرگ استفاده کرد که بر مبنای آن دروغ باید آن قدر تکرار می‌شد که راست پنداشته شود.

هیتلر به تدریج کشوری ایجاد کرد که کاملاً تحت اختیار او باشد. تمام اتحادیه‌های کارگری را برچید و تمام روزنامه‌های غیرنازی را تعطیل کرد. شهروندان آلمان فقط می‌توانستند چیزهایی را بخوانند که هیتلر و وزیر تبلیغات او یوزف گوبلز اراده کرده بودند. گشتاپو، پلیس مخفی هیتلر، تمام مخالفان حکومت را دستگیر می‌کرد. در دوران حکمرانی هیتلر ظناً صرف به ارتکاب جرم کافی بود تا فردی را راهی زندان کنند یا به گلوله ببندند. به این ترتیب بسیاری از مردم دستگیر شدند تا بدان‌جا که زندان‌های آلمان گنجایش این همه زندانی را نداشت. نازی‌ها شبکه‌ای از اردوگاه‌های بزرگ برای زندانی کردن مخالفان و دشمنان فرضی خود به وجود آوردند که «اردوگاه کار اجباری» نام گرفتند.

در حالی که هیتلر با مشقت آهین حکومت می‌کرد، از طرف دیگر سخت کار می‌کرد تا تحسین مردم آلمان را برانگیزد. او می‌کوشید تا زندگی آن‌ها را با ایجاد شغل‌های جدید بهبود ببخشد. اگرچه اتوبان‌های آلمان، یعنی شبکه‌ای از بزرگراه‌های پیشرفته که سرتاسر کشور را درمی‌نوردید، پیش از رسیدن هیتلر به قدرت طراحی شده بود، گوبلز به روزنامه‌ها گفت بنویسند که هیتلر آن‌ها را طراحی کرده است. مردم آلمان باور کردند.

هیتلر از پول دولت استفاده می‌کرد تا از سازمان‌هایی که نازی‌ها برای کهنه‌سربازان، معلمان و کودکان ایجاد کرده بودند، حمایت کند. «سازمان جوانان هیتلری» از جمله این گروه‌ها بود که کودکان بین ده تا هجده ساله را برای عضویت در نظر گرفته بود. پسران و دختران سازمان‌هایی جداگانه داشتند و ساعت‌ها بعد از مدرسه آموزش می‌دیدند. پسران با تمرین رژه، انداختن نارنجک، دفاع شیمیایی، تیراندازی با اسلحه کمری و مهارت‌های دیگر برای خدمت نظام تعلیم می‌دیدند. دختران یاد می‌گرفتند که چگونه مادران خوبی باشند و در عین حال بتوانند سریع بدوند، توپ بیندازند، شنا کنند، رژه‌ای دو ساعته را تاب بیاورند و تختخواب را مرتب کنند.



* جوانان هیتلری هنگام رژه در سال ۱۹۳۳.

هیتلر اعتقاد داشت که آینده آلمان نازی در گرو فرزندان این کشور است.

او برنامه سازمان جوانان هیتلری را به اندازه مدرسه مهم می‌پنداشت. می‌گفت آموزش کودکان و تقویت میل آن‌ها به جنگیدن باید به هر نحو ممکن توسعه پیدا کند. وقتی کودکان به سازمان جوانان هیتلری می‌پیوستند به آن‌ها گفته می‌شد که «از این به بعد زندگی شما متعلق به پیشوا است.» ۲۹. در طی سه سال بعد از آن تعداد اعضای سازمان جوانان هیتلری از یکصد هزار نفر به پنج میلیون نفر افزایش یافت که بیش از شصت درصد جوانان آلمان را شامل می‌شد. در حالی که هیتلر برای خشنود کردن آلمانی‌های آریایی می‌کوشید، آزار و اذیت آلمانی‌های یهودی را افزایش داد. در یکم آوریل ۱۹۳۳ حکومت نازی خواستار تحریم تجاری یهودیان در سرتاسر کشور شد. چند روز بعد اولین قانون از حدود چهارصد قانونی که حقوق شهروندان یهودی را سلب می‌کرد، از تصویب گذشت.

یهودی‌ها حق داشتن مشاغل دولتی را از دست دادند. مزایای کهنه‌سربازان یهودی جنگ جهانی اول لغو شد. دانشجویان یهودی از حضور در دانشگاه‌های ملی محروم شدند و کمی بعد دانش‌آموزان یهودی حق حضور در تمام مدارس ملی را از دست دادند. یهودی‌ها از حق داشتن رادیو محروم بودند، و حتی حیوانات خانگی آن‌ها مصادره شد. در طی پنج سال بعد حدود ۱۵۰ هزار نفر از ۵۳۵ هزار شهروند یهودی کشور را ترک کردند. آن‌ها که ماندند با وضعیتی حتی بسیار بدتر از محرومیت از حقوق مدنی دست و پنجه نرم کردند.

در حالی که آزار و اذیت یهودی‌ها افزایش می‌یافت، هیتلر بر بازسازی توان نظامی آلمان متمرکز شد. این کار زمان می‌برد و او نمی‌خواست طوری سریع عمل کند که کشورهای دیگر هوشیار شوند. ابتدا معاهده ورسای که اندازه ارتش و نیروی دریایی آلمان را محدود می‌کرد، هنوز دست و بال این کشور را بسته بود. اما هیتلر در اکتبر سال ۱۹۳۳ اعلام کرد که آلمان از جامعه ملل بیرون می‌آید. با این روش می‌خواست نشان دهد که تا چه اندازه از معاهده ورسای و شیوه رفتار با آلمان به خاطر این معاهده متنفر است.

ارتش آلمان ضعیف‌تر از آن بود که بتواند در برابر کشورهای قدرتمندی همچون فرانسه و بریتانیای کبیر از خود دفاع کند. هیتلر تصمیم گرفت به هر حال حرکتی جسورانه انجام دهد. به‌رغم هشدارهای فرماندهان نظامی‌اش دستور داد نیروهای آلمانی به راینلاند، منطقه‌ای که در طول رودخانه راین در غرب آلمان قرار داشت، وارد شوند. بر اساس معاهده ورسای، آلمان مجاز نبود در این باریکه هم‌مرز با فرانسه و بلژیک نیروی نظامی داشته باشد. اما در نهم مارس ۱۹۳۶ حدود ۲۵ هزار نفر از نیروهای آلمانی در آن‌جا مستقر شدند تا ببینند چه اتفاقی می‌افتد. اگر فرانسه حمله می‌کرد

معلوم می‌شد که آلمان تا چه اندازه ضعیف است. هیتلر می‌دانست که اگر این اتفاق بیفتد «باید دُمان را روی کولمان بگذاریم و فرار کنیم.» ۳۰



* در ماه مارس ۱۹۳۶ نیروهای آلمانی برای اشغال راینلاند از رودخانه راین گذشتند.

حُقه هیتلر گرفت. هیچ حمله‌ای نشد و آلمان در دوازدهم مارس کنترل راینلاند را بدون شلیک یک گلوله به دست گرفت. جامعه ملل به این بسنده کرد که آلمان را صرفاً به دلیل شکستن معاهده ورسای محکوم کند. موفقیت نقشه هیتلر باعث شد مردم آلمان بیش از پیش باور کنند که این مرد می‌تواند کشورشان را به سوی عظمت از دست رفته هدایت کند.



* گرینشپان هفده ساله پس از شلیک به ارنست فون رات به سال ۱۹۳۸ در سفارت آلمان در پاریس دستگیر شد. او دو سال بعد از زندانی در پاریس آزاد، اما دوباره دستگیر و به آلمان برده شد. از سرنوشت او خبری در دست نیست.

تابستان آن سال آلمان میزبان بازی‌های المپیک در برلین بود و یهودی‌ستیزی روزافزون خود را از جهانیان پنهان کرد. اما بعد از بازی‌ها موقعیت یهودیان آلمانی هولناک‌تر شد. تلاش یک نوجوان یهودی در دفاع از خود باعث واکنش شدید شد. در هفتم نوامبر ۱۹۳۸ هرشل گرینشپان، یک لهستانی هفده ساله یهودی که در آلمان بزرگ شده بود، یکی از مقامات آلمانی را با گلوله هدف قرار داد. گرینشپان از این خشمگین بود که آلمانی‌ها خانواده او را مجبور به ترک خانه و آن‌ها را به همراه ده هزار یهودی دیگر با قطار روانه لهستان کرده بودند. مقامات لهستان ابتدا این

یهودی‌ها را به کشورشان راه دادند، ولی بعد مرز را بستند. خانواده‌
گرینشپان در سرمای نوامبر مجبور به اقامت در چادرهای اردوگاه در کنار
مرز شدند. گرینشپان به پلیس گفت:

یهودی بودن جرم نیست. من سگ نیستم. من حق زندگی دارم و یهودی‌ها
بر روی این زمین حق حیات دارند. من هر کجا بوده‌ام با من مثل حیوان
رفتار کرده‌اند. ۳۱

دو روز بعد مقام آلمانی بر اثر جراحت گلوله درگذشت و به اشاره هیتلر و
مشاوران ارشد او حمله به شهروندان یهودی در سرتاسر آلمان آغاز شد.
افراد اس. آ صدها کنیسه، محل عبادت یهودیان، را غارت کردند و آتش
زدند. آن‌ها بیش از هفت هزار مغازه متعلق به یهودیان را تاراج و تخریب و
تعداد زیادی گورستان یهودی را نیز ویران کردند.
تلفات انسانی بالا بود. تنها در ۴۸ ساعت اول گزارش‌های پلیس حاکی از
کشته شدن ۳۶ یهودی آلمانی و وضع بحرانی ۳۶ نفر دیگر بود. تعداد زیادی
از یهودیان خودکشی کردند. حدود سی هزار نفر دستگیر و راهی
اردوگاه‌های کار اجباری شدند. ظرف چند هفته بیش از چهارصد یهودی به
قتل رسیدند. صدها نفر دیگر در ماه‌های آتی جان خود را از دست دادند.
این شب وحشت و انهدام به سبب تالاف شیشه‌های شکسته پنجره‌ها که
پیاده‌روهای مرکز شهر را پوشانده بود، به شب کریستال معروف شد. بعد
از این شب مخوف تعداد زیادی از یهودیان آلمان را ترک کردند. هیتلر
وانمود می‌کرد که از این همه خشونت و ویرانی عصبانی است. اما او قبل
از این‌که شب کریستال اتفاق بیفتد از آن باخبر بود؛ و درحقیقت خود او آن
را طراحی و تشویق کرده بود.



* کارگری در حال جمع کردن شیشه‌های شکسته یک مغازه یهودی در پی شورش ضد یهودی معروف به شب کریستال.

در این اثنا، هیتلر همچنان به تصرف اراضی کوچک در گوشه و کنار اروپا ادامه می‌داد و همیشه قول می‌داد که این کشورگشایی، آخرین کشورگشایی خواهد بود. خیلی از رهبران اروپا از این وضع ناراضی بودند، اما مایل بودند که تعهدات توخالی هیتلر را باور کنند. خاطره جنگ جهانی اول هنوز در یادها زنده بود و آن‌ها نمی‌خواستند مخاطره شروع جنگ بزرگ دیگری را به جان بخرند.

در اثنای تقویت توان نظامی آلمان، هیتلر با نشان دادن اندازه ارتش بزرگ‌تر از اندازه واقعی‌اش کشورهای دیگر را ترساند، او بازدیدکنندگان خارجی را در فرودگاه‌های نظامی خود می‌گرداند که پر از هواپیماهای بمبافکن و جنگنده بودند. در واقع، او همان هواپیماها را از این فرودگاه به آن فرودگاه منتقل می‌کرد تا تعداد هواپیماهایش بیش‌تر از آنچه بود به نظر بیاید.

در همان حال که هیتلر دیگر کشورها را با توان نظامی فرضی خود فریب می‌داد، عزم خود را جزم کرده بود تا فتوحات خود را با تصرف لهستان گسترش دهد. بریتانیای کبیر و فرانسه تعهد کرده بودند که در صورت تجاوز آلمان به کمک لهستان بیایند، اما هیتلر تردید داشت که این کشورها به وعده خود وفا کنند.

در اوت سال ۱۹۳۹ دو دیکتاتور قدرتمند جهان – هیتلر و ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیر شوروی – پیمانی را به امضا رساندند. اگرچه هیتلر از شوروی به دلیل کمونیست بودن آن کشور متنفر بود، می‌دانست که برای تسلط بر اروپا باید به طور موقت با استالین شریک شود. آلمان می‌خواست تا وقتی با کشورهای غرب می‌جنگند، در جبهه شرقی با روسیه وارد جنگ نشود.

استالین در توافقی پنهانی تعهد کرد در برابر نقشه هیتلر برای حمله به لهستان مانع‌تراشی نکند. در مقابل آلمان نیمی از لهستان را به شوروی واگذار می‌کرد. وقتی قرار و مدارها گذاشته شد، هیتلر آماده اشغال لهستان شد. هیتلر خیلی زود می‌فهمید که آیا بریتانیای کبیر و فرانسه به تعهد خود عمل می‌کنند و برای کمک به قربانی جدید او وارد جنگ می‌شوند یا نه.

فصل ۸ : جنگ با جهان



نخاله‌های ساختمانی ویرانه‌ها خیابان‌های ورشو پایتخت لهستان را پس از بمباران آلمان پوشانده بود.

تا سال ۱۹۳۹ سیاستمداران جهان به خود قبولانده بودند که هیتلر عمدتاً مشغول بازیس گرفتن قلمروهایی است که آلمان در جریان معاهده ورسای از دست داده است. هرچند وقتی آلمان در یکم سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کرد این توهم فروپاشید. هیتلر داشت امپراتوری جدیدی بنیاد می‌گذاشت و بریتانیای کبیر و فرانسه دست به کار شدند تا او را متوقف کنند.

جنگ جهانی دوم آغاز شده بود.

حمله برق‌آسا و قدرتمند آلمان (مشهور به «بلیتزکریگ») تصرف لهستان را تسریع کرد. در کمال تعجب، ارتش آلمان در کمتر از یک ماه لهستان را تسخیر کرد. هیتلر پیروزی خود در لهستان را با تجاوز به نروژ، دانمارک، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند دنبال کرد. در ژوئن سال ۱۹۴۰ فرانسه نیز به دست آلمان افتاد.

در حالی‌که آلمانی‌ها اروپا را درمی‌نوردیدند، هیتلر در خانه بود و دیر می‌خوابید و فیلم تماشا می‌کرد و با دوستان گپ می‌زد. اغلب تا ساعت سه صبح بیدار می‌ماند و تا ظهر می‌خوابید.

او آزار یهودیان در کشورهای تصرف شده را افزایش داد. از یهودیان خواسته شده بود که هویت خود را با دوختن نشانی به لباس خود – ستاره داود که داخل آن کلمه «یهودی» نوشته شده باشد – مشخص کنند. سربازان آلمانی و پلیس، یهودی‌های لهستان را مجبور کردند که خانه و دارایی خود را رها و به منطقه‌ای محصور که گتو نامیده می‌شد، نقل مکان کنند. بیماری به سرعت در آپارتمان‌های پرجمعیت این نواحی شلوع شایع می‌شد. هزاران یهودی که قبلاً از شدت کم‌غذایی ضعیف شده بودند، جان خود را از دست دادند.



* یهودیان مجبور به دوختن ستاره داود به لباس‌های خود بودند تا از باقی جامعه متمایز شوند.

زندگی شهروندان یهودی به شدت رو به وخامت گذاشت. هیتلر از شبکه اردوگاه‌های کار اجباری خود استفاده می‌کرد تا به مردمی که آن‌ها را پست‌تر از نژاد آریایی می‌دانست ستم کند و آن‌ها را بکشد. او ابتدا آلمانی‌های یهودی، معلولان، بی‌خانمان‌ها و بی‌کاران را هدف قرار داد. آن‌گاه شهروندان یهودی تمام کشورهای متحد با آلمان یا تصرف شده به دست آلمان نیز مشمول این طرح شدند.

اما هیتلر خیلی زود پی برد که بعضی کشورها باکی ندارند که با او و امپراتوری پلیدی که به وجود آورده بود، هم‌اوردی کنند. هیتلر در این زمان از طرف غرب با مشکل مواجه شد. وقتی فرانسه در سال ۱۹۴۰ سقوط کرد، هیتلر انتظار داشت بریتانیای کبیر با آلمان صلح کند. اما بریتانیا اگرچه از کمک هیچ کشور دیگری بهره‌مند نبود، جنگ را ادامه داد.



* در ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۳۹ به فرماندهان نازی در لهستان دستور داده شد تا تمام یهودیان را در مناطقی به نام گتو محبوس کنند.

هیتلر نقشه کشیده بود از جنوب به بریتانیای کبیر حمله کند. او پی برده بود که نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا پیش از آن که نیروهایش به سلامت از دریای مانس عبور کنند، باید درهم بشکند. در ژوئیه سال ۱۹۴۰ نبرد با بریتانیا آغاز شد. نیروی هوایی آلمان بر نیروی هوایی بریتانیا برتری داشت، اما سیستم پدافند هوایی بریتانیای کبیر قوی تر بود. ایستگاه های رادار در مورد حمله هوایی آلمان به بریتانیا هشدار می دادند، و نیروی هوایی بریتانیا در مقابل این حمله ها آماده می شد. هیتلر در ماه مه سال ۱۹۴۱ از حمله هوایی به بریتانیا دست برداشت. او هرگز قادر نبود حمله زمینی انجام دهد. در ۲۲ ژوئن آلمان با حمله به شوروی استالین را مبهوت کرد. هیتلر هرگز قصد نداشت به توافق خود پایبند بماند و به این کشور عظیم حمله نکند. او سرزمین های واقع در شرق آلمان را می خواست تا کشورش گسترش پیدا کند و به مزارع غله روسیه و منابع نفت آن طمع بسته بود.

هیتلر انتظار داشت روسیه هم مثل کشورهای دیگر به سرعت سقوط کند، اما اتفاقی مبهوت کننده در انتظار هیتلر بود. کشوری که او آن را با مکر به همپیمان خود بدل کرده بود، در آن موقع به تدریج در برابر رژیم نازی ایستاد. ارتش آلمان که انتظار داشت نبرد به سرعت پیش رود و پیش از فرا رسیدن سوز و سرما، به پایان برسد، برای زمستان بسیار سرد روسیه آماده نبود. هزاران سرباز آلمانی از سرما و فقدان تدارکات جان سپردند.

هیتلر، بنیتو موسولینی دیکتاتور ایتالیا را مسئول مشکلات آلمان در روسیه می دانست. حمله به اتحاد جماهیر شوروی قرار بود یک ماه زودتر انجام بگیرد، اما از آن جا که لازم بود هیتلر ایتالیا را از در دسر جنگ با یونان نجات بدهد، آن را به تأخیر انداخت. این جزو نقشه هیتلر نبود.



* نبرد در جنگ جهانی دوم در سرتاسر اروپا، شمال آفریقا و اقیانوس آرام رخ داد. نیروهای محور به رهبری آلمان با متفقین می‌جنگیدند.

هیتلر توان اتحاد شوروی و انگلستان را دست‌کم گرفته بود. طولی نکشید

که پی برد در مورد ایالات متحده هم داوری درستی نداشته است. تقریباً یک سال قبل در پاییز سال ۱۹۴۰ پیمانی سه‌جانبه با ژاپن و ایتالیا به امضا رسانده بود. در این پیمان سه کشور تعهد کرده بودند از یکدیگر در برابر دشمنان حمایت کنند. وقتی ژاپن پایگاه پرل هاربر در جزایر هاوایی را در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ بمباران کرد، ایالات متحده خودبخود دشمن آلمان شد. چهار روز بعد، در یازدهم دسامبر سال ۱۹۴۱، آلمان به ایالات متحده اعلان جنگ داد.

اعلان جنگ به ایالات متحده علاوه بر محترم شمردن پیمان با ژاپن هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد. هیتلر امیدوار بود ژاپن تا زمانی که او با شوروی مشغول جنگ است، ایالات متحده را سرگرم جنگ نگه دارد. در بهار و تابستان ۱۹۴۲ آلمانی‌ها جنگ با شوروی را از سر گرفتند. اما ارتش شوروی قهرمانانه مقاومت می‌کرد و زمستان سرد روسیه نیز بار دیگر به نفع شوروی تمام شد. در نوامبر سال ۱۹۴۲ نیروهای آلمانی دریافتند که در شهر استالینگراد (ولگاگراد فعلی) به دام افتاده‌اند. به‌رغم درخواست فرماندهان برای تسلیم شدن، هیتلر خشمگینانه اصرار داشت که ارتش او تسلیم نشود. اعتقاد داشت که نیروهای او می‌توانند استالینگراد را تصرف کنند. او در اشتباه بود. حدود ۸۵۰ هزار سرباز آلمانی کشته و ۹۱ هزار نفر اسیر شدند.

در سال ۱۹۴۳ ارتش سرخ شوروی پشت سر هم در نبرد با آلمانی‌ها پیروز می‌شد. شوروی‌ها با موفقیت آلمانی‌ها را چهارصد کیلومتر عقب راندند. هیتلر از بریتانیای کبیر شکست خورده بود و در این زمان داشت مغلوب اتحاد شوروی می‌شد، اما هنوز اعتقاد داشت که آلمان پیروز خواهد شد. او باور داشت که روزی بر سرتاسر جهان و از جمله ایالات متحده حکمرانی خواهد کرد. او در سال ۱۹۴۳ در یادداشت‌های شخصی‌اش نوشت:

مهم‌ترین نکته پیروزی نهایی، حذف ایالات متحده از سیاست جهان برای همیشه و نابود کردن جامعه یهودی آن خواهد بود. ۳۲



* صف طولانی اسیران آلمانی که در سال ۱۹۴۳ بعد از شکست آلمان از شوروی به سمت اردوگاه اسرای جنگی می‌روند.

تکمیل برنامهٔ ریشه‌کنی یهودیان از اروپا و ایالات متحده به اندازهٔ شکست دادن شوروی برای هیتلر اهمیت داشت. اما در این میان برخی از یهودیان تصمیم گرفتند مقاومت کنند.

فصل ۹ : بهرغم شکست



بسیاری از یهودیان را که با قطار به آشویتس - بیرکنائو می‌رسیدند، مستقیم به اتاق گاز می‌فرستادند.

در آوریل سال ۱۹۴۳ یهودیان ورشو، پایتخت لهستان، در مقابل نازی‌ها که می‌کوشیدند آن‌ها را گرد بیاورند و روانه اردوگاه‌های مرگ کنند، به پا خاستند. حدود هفتصد شورشی یهودی با استفاده از سلاح‌های دست‌ساز و غنیمتی در برابر سربازان آلمانی تا بن دندان مسلح که شمارشان چهار برابر آن‌ها بود، به جنگ برخاستند. آن‌ها موفق شدند چندصد نفر را بکشند و بیش از هزار آلمانی را زخمی کنند.

در سال ۱۹۴۴ هیتلر به جای تمرکز بر جنگ، قتل‌عام یهودیان را سرعت بخشید. از ماه مه تا ژوئیه بیش از پانصد هزار یهودی مجارستانی یا قطار روانه اردوگاه مرگ آشویتس - بیرکنائو شدند و به محض رسیدن به آن‌جا با گاز سمی کشته شدند.

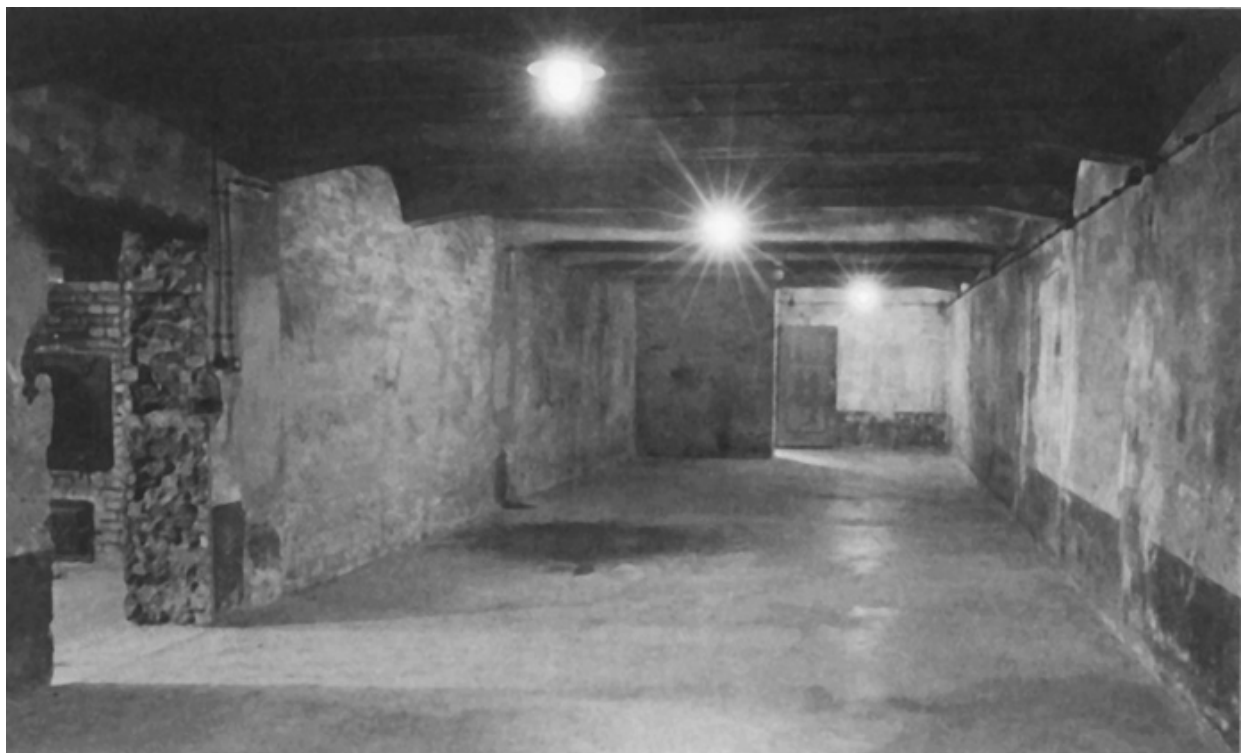
هیتلر و مشاوران ارشد او به کشتار میلیون‌ها مرد و زن و بچه یهودی افتخار می‌کردند. هاینریش هیملر فرمانده اس‌اس، نیروهای نخبه هیتلر، بود. در سخنرانی چهارم اکتبر ۱۹۴۳ هیملر به فرماندهان اس‌اس گفته بود که وظیفه سر و کله زدن با یهودی‌ها به عهده آنان است، چون مردم معمولی تحمل این کار را ندارند. هیملر به آن‌ها گفت:

بسیاری از شما در این‌جا می‌دانید که صد جسد ردیف شده در کنار هم یعنی چه، وقتی پانصد یا هزار نفر را آن‌جا ردیف کرده‌اند چه معنی می‌دهد.... این جزو فهرست افتخارات ما در تاریخ است. ۳۳

یکی از بازرگانان یهودی که کار و کسب او از تحریم یهودیان در آلمان صدمه دیده بود، اوتو فرانک بود. او در سال ۱۹۳۴ با خانواده‌اش به آمستردام هلند کوچید و در آن‌جا شغل جدیدی را آغاز کرد. در سال ۱۹۴۰ آلمان هلند را اشغال کرد. دو سال بعد خانواده فرانک زندگی مخفیانه را آغاز کرد و آنه فرانک، دختر سیزده ساله اوتو، شروع به نوشتن خاطرات خود از وقایعی کرد که در دور و برش اتفاق می‌افتاد. اعضای خانواده فرانک در سال ۱۹۴۴ دستگیر و روانه اردوگاه کار اجباری شدند و آنه در سال ۱۹۴۵ درگذشت. خاطرات او در سال ۱۹۴۷ منتشر و یکی از پخواننده‌ترین کتاب‌های جهان شد. نخستین نسخه آمریکایی کتاب با عنوان آنه فرانک: خاطرات یک دختر جوان در سال ۱۹۵۲ منتشر شد.

نازی‌ها باور داشتند که قتل‌عام کاری افتخارآمیز و شایسته است. هیتلر همیشه برای نسل‌کشی، یعنی قتل سازمان‌یافته تعداد زیادی از مردم،

دستورهای شفاهی می‌داد و از اصطلاحات با نزاکت یا رمزی همچون «حل مشکل یهودیان» استفاده می‌کرد. هیملر که مسئول انجام دادن دستورات هیتلر بود این حقیقت را پنهان نمی‌کرد که هیتلر پشت این برنامه قرار دارد. برنامه انهدام، رازی آشکار در میان مقامات دولتی بود. در ژانویه سال ۱۹۴۴ هیملر برای بیش از ۲۵۰ افسر عالی‌مقام آلمانی در لهستان سخن گفت. او در سخنرانی‌اش گفت که چطور هیتلر وظیفه کشتن یهودیان اروپا را به او سپرده است و «مسئله یهودیان» اکنون حل شده است. حضار با کف زدن واکنش نشان دادند. اما همه محافل نزدیک به هیتلر با او و نقشه‌هایش موافق نبودند. بعضی‌ها کم‌کم به او پشت می‌کردند. یکی از کسانی که به مخالفان پیوسته بود، کنت کلاوس فون اشتاوفنبرگ بود. اشتاوفنبرگ ابتدا حامی هیتلر و موافق تصرف اتریش و چکسلواکی بود. او حتی هیچ مخالفتی با تصرف فرانسه و هلند نداشت. اما پس از آن‌که ارتش آلمان در جنگ با شوروی همه دهکده‌ها را سوزاند و دست به کشتار غیرنظامیان زد، از طرفداری هیتلر دست برداشت. آن‌گاه اشتاوفنبرگ و گروهی از افسران به این نتیجه رسیدند که تنها راه متوقف کردن هیتلر کشتن اوست. زمانی کوتاه پس از رویگردان شدن از هیتلر، خودرو اشتاوفنبرگ روی مین رفت و به شدت زخمی شد. او یک چشم، دست راست و دو انگشت دست چپ خود را از دست داد، اما زنده ماند. به محض آن‌که از بستر بیماری برخاست، توطئه‌ای برای کشتن «فوهرر» سازمان داد.



* اتاقی که اجساد قبل از سوزانده شدن در اردوگاه کار اجباری آشویتس - بیرکنائو در آن نگهداری می‌شدند، در سال ۱۹۴۱ به اتاق گاز تبدیل شد.

در بیستم ژوئیه سال ۱۹۴۴ اشتاوفنبرگ در یکی از جلسات گزارش نظامی به هیتلر شرکت کرد و بمبی را که در کیف دستی‌اش جاسازی کرده بود به اتاق جلسه آورد. به بهانه‌ای از اتاق خارج شد و کیف دستی‌اش را نزدیک هیتلر جا گذاشت. پس از رفتن او بمب منفجر شد، اما هیتلر با جراحات نسبتاً سطحی از این ماجرا جان سالم به در برد. یک نفر کیف را به زیر میز سنگین کنفرانس هل داده و میز راه را بر شدت انفجار بسته بود. وقتی هیتلر دریافت که دیگر نمی‌تواند به فرماندهان نظامی‌اش اعتماد کند، افسرده شد. در پاییز ۱۹۴۴ بیماری بی‌خوابی که هیتلر از سال‌ها پیش به آن مبتلا بود، شدت گرفت. درد شکم و سردرد باعث می‌شد که نتواند بخوابد. بر اثر کمبود خواب حافظه قوی او نقصان پیدا کرد. آن روزهایی که با نگاهی به یک سند بعدها می‌توانست جزئیات آن را به یاد آورد، سپری شده بود. حال به یاد آوردن نام‌ها نیز برای او دشوار بود. هیتلر برای رها شدن از درد و بی‌خوابی به پزشکانش روی آورد و آن‌ها برایش دارو و از جمله کوکائین تجویز کردند. قرص‌هایی که برای درد معده

مصرف می‌کرد حاوی مقدار کمی استریکنین و آتروپین بود، سمومی که عملاً وضع او را بدتر می‌کرد.

در اوایل سال ۱۹۴۵، به‌رغم وضع نابسامان سلامتی و برخی شکست‌های نظامی، هیتلر هنوز امیدوار بود که وضعیتش بهبود پیدا کند. هیتلر می‌گفت: «دشمنان ما دارند همهٔ نیروی خود را برای تهاجم نهایی جمع می‌کنند. تا وقتی سوت پایان به صدا درنیامده است، بازی را نباخته‌ایم.»^{۳۴}

هیتلر سوگند خورد که تا آخر بجنگد.



* هیتلر در کشور اتریش فعلی به دنیا آمد. او از مراکز فرماندهی نازی‌ها در برلین آلمان، جایی که دستور حمله به شش کشور همسایه را صادر کرد، بر دنیا تاثیر گذاشت.

فصل ۱۰ : مرگ یا اسارت



یکی از پوستره‌های تبلیغاتی هیتلر که او و آرمان‌هایش را مبنی بر «یک ملت، یک امپراتوری، یک پیشوا» ترویج می‌کرد.

هیتلر در انتظار معجزه‌ای بود. او انتظار داشت که دانشمندان یا مخترعان آلمانی سلاح قدرتمند جدیدی بسازند که سرنوشت جنگ را به نفع کشور او تغییر دهد. یا شاید وینستون چرچیل، نخست‌وزیر مقتدر بریتانیای کبیر، بمیرد یا علاقه‌اش را به مردم خود از دست بدهد. اگر این رهبر متفکین دست از جنگ می‌کشید، احتمالاً آلمان پیروز می‌شد.

هیتلر در پناهگاه زیرزمینی‌اش در برلین منتظر بود که نتایج جنگ را بشنود. او به معجزه‌ای دل بسته بود. هیتلر در پناهگاه از جریان‌های جبهه‌های جنگ پرت بود. او که غالباً گیج و سردرگم بود به لشکرهایی که دیگر وجود خارجی نداشت، دستور می‌داد. در این اثنا دشمنانش از شرق و غرب به برلین نزدیک می‌شدند.

یورش از غرب سالی پیش‌تر با عملیات اُورلورد و تهاجم عظیم به فرانسه آغاز شد. در ششم ژوئن سال ۱۹۴۴ بیش از ۱۵۰ هزار نفر از نیروهای متفکین در سواحل نورماندی پیاده شدند و نفوذ نازی‌ها را در اروپای غربی درهم شکستند. در طی ماه‌های بعدی نیروهای متفکین در لشکرکشی بی‌امان خود به طرف برلین راه خود را از فرانسه و بلژیک به شرق باز کردند.

سرانجام برای هیتلر شکی باقی نماند که آلمان در جنگ شکست خواهد خورد. او از فرماندهانش انتقاد می‌کرد که کارش را در میدان نبرد خراب کرده‌اند. هرکس از عقب‌نشینی حرف می‌زد، به شدت عصبانی می‌شد. می‌گفت: «ارتش به من خیانت کرده، ژنرال‌هایم به دردخور هستند.» ۳۵



* هاینریش هیملر (۱۹۰۰-۱۹۴۵) رئیس اس‌اس و یکی از مقتدرترین مردان آلمان نازی بود. او مسئول اجرای دستور هیتلر برای نابودی یهودیان بود.

در ۲۸ آوریل سال ۱۹۴۵، هیتلر خبردار شد که هیملر برای تسلیم شدن آلمان به متفقین وارد مذاکره شده است. او این اطلاعات را با خونسردی خواند و گفت که هیملر خائن است.

هیتلر مانده بود که این جنگ چه پایانی خواهد داشت. او از مرگ کمتر می‌ترسید تا از آنچه در صورت اسیر شدن به دست ارتش شوروی بر سرش می‌آمد. تصمیم گرفت که زنده دستگیر نشود و در صورت لزوم خودکشی کند.

درست قبل از نیمه‌شب آرزوی درازمدت اوا براون را برآورده کرد و در پناهگاه زیرزمینی با او ازدواج کرد. هیتلر یونیفورم نظامی‌اش را پوشید و اوا لباس سیاه ابریشمی‌اش را به تن کرد. اما عمر این ازدواج کوتاه بود. کمی پس از ساعت ۳:۳۰ بعدازظهر در سی‌ام آوریل سال ۱۹۴۵ هیتلر و اوا براون به اتاق خود در پناهگاه زیرزمینی رفتند. اوا در آن‌جا با خوردن سم خودکشی کرد. هیتلر کپسول سمی را زیر دندان شکست و همزمان گلوله‌ای به خود شلیک کرد.



* یک سرباز روس در میان وسایل اسقاط پناهگاه زیرزمینی هیتلر، که گفته می‌شد اوا براون و هیتلر در آن‌جا خودکشی کرده‌اند، ایستاده است.

آدولف هیتلر مرد. پیش از مرگ وصیتنامه‌اش را نوشته بود. با جزئیات شرح داده بود که باید با جسد او و اوا چه بکنند. او در دستورهای خود نوشته بود:

همسرم و من برای رهایی از شرم سرنگونی، مرگ را برمی‌گزینیم....
وصیت ما این است که اجساد ما بلافاصله سوزانده شود. ۳۶

پیروان او دست به کار شدند تا آخرین وصیتش را اجرا کنند. آن‌ها اجساد

آدولف و اوا را از خروجی اضطراری به باغ آوردند و رویشان بنزین ریختند و آتش زدند. پس از خاموش شدن آتش بقایای جسد آن دو را در چاله‌ای که بر اثر بمباران ایجاد شده بود به خاک سپردند.

هیتلر می‌خواست همه یهودیان جهان را نابود کند. او طرح خود را «راه‌حل نهایی مسئله یهودیان» می‌نامید. امروزه آن را هولوکاست می‌نامند که به معنی «نابودی دسته‌جمعی» است. حدود شش میلیون مرد و زن و کودک یهودی تحت برنامه هیتلر به قتل رسیدند. افزون بر این، او حدود ۲۵۰ هزار کولی، هفتاد هزار معلول، نه هزار همجنس‌گرا و تعداد زیادی از رهبران سیاسی و مذهبی را در دوران رژیم نازی به قتل رساند.

وقتی نیروهای شوروی در ماه مه ۱۹۴۵ به مقر فرماندهی هیتلر رسیدند، متوجه شدند که هیتلر خودکشی کرده است. گئورگی ژوکوف فرمانده نیروهای شوروی گفت: «هیتلر مارصفت مرده است. او با گلوله خودکشی کرده است و آن‌ها جسدش را به خاک سپرده‌اند. ما جسد زغال شده‌اش را پیدا کردیم.» ۳۷

هیتلر و همسرش تنها کسانی نبودند که در پناهگاه خودکشی کردند. هیتلر کمی پیش‌تر، در آوریل، وزیر مطبوعات وفادارش یوزف گوبلز و خانواده‌اش را احضار کرده بود. ماگدا، زن گوبلز، می‌دانست که هرگز به خانه برنخواهند گشت و به پرستارش دستور داد لوازمشان را برای رفتن به پناهگاه جمع کند. ماگدا افکارش را از شش بچه خود پنهان کرد.



* پاول یوزف گوبلز، وزیر تبلیغات آلمان نازی، با زن و سه تا از شش فرزند خود.

یوزف گوبلز هیتلر را دوست داشت و در پیروی از سرمشق او برای خودکشی تردید نکرد. گوبلز و ماگدا در پناهگاه ابتدا شش فرزند خود را مسموم کردند. روز بعد گوبلز به یکی از نازی‌ها دستور داد که او و زنش را با تیر بزند و آن مرد این کار را انجام داد.

در هشتم ماه مه ۱۹۴۵ آلمان بی‌قید و شرط تسلیم شد و جنگ جهانی دوم در اروپا به پایان رسید. نیروهای متفقین بازمانده‌های اردوگاه‌های مرگ هیتلر را آزاد کردند و اعمال هولناکی که هیتلر و نازی‌ها انجام داده بودند پیش چشم جهانیان قرار گرفت.

فقط در اردوگاه کار اجباری داخائو حدود ۳۲ هزار اسیر قحطی‌زده به دست سربازان متفقین آزاد شدند. این نیروها بیش از سه هزار جسد نیز یافتند. حدود چهار هزار زندانی به شدت بیمار بودند و بیش از دو هزار تن از آنان در طی چند هفته بعد درگذشتند. وقتی اطلاعات بیش‌تری منتشر شد، مردم از رفتار و وقایع هولناکی که بر سر اسیران این اردوگاه‌ها آمده بود، آگاه شدند.

هیتلر به طرز وحشتناکی به هدف خود، یعنی نابودی تمام یهودیان اروپا، نزدیک شد. تقریباً دو سوم یهودیان اروپایی در طی جنگ جهانی دوم کشته شدند.

در دهه ۱۹۳۰ هیتلر یکی از معروف‌ترین مردان جهان بود. مجله تایم او را در سال ۱۹۳۸ مرد سال اعلام کرد. میلیون‌ها آلمانی او را می‌پرستیدند و تحسین‌کنندگان بسیاری در جهان داشت. در دهه ۱۹۴۰ او مسئول کشتار میلیون‌ها انسان بود. بسیاری از آلمانی‌ها هنوز به او اعتقاد داشتند، اما مردم جهان از او که دنیا را به طاعون وحشتناک جنگ جهانی‌گیر مبتلا کرده بود، متنفر بودند. او یکی از مشهورترین و شناخته‌شده‌ترین آدم‌های کل تاریخ بود و هست.

دیکتاتور آلمان نازی مرد، اما خاطرات ظلمت و تباهی رژیم او هنوز زنده است. بسیاری تلاش کردند تا زخم‌هایی را که هیتلر زده بود التیام ببخشند. گروهی دیگر کوشیدند تا تضمین کنند که نسل‌های آینده از اعمال هولناک او باخبر می‌شوند و هرگز اجازه نمی‌دهند که چنین اتفاقاتی دوباره روی بدهد.



* بازماندگان کم سن و سال اردوگاه کار اجباری داخائو در پایان جنگ جهانی دوم برای سربازان متفقین ابراز احساسات می‌کنند.

گاهشمار

زندگی آدولف هیتلر

۱۸۸۹ - تولد در براوناو ام این واقع در اتریش - مجارستان در بیستم آوریل.



۱۹۰۳ - درگذشت پدرش آلويس در ماه ژانويه.



۱۹۰۵ - اخراج شدن از مدرسه در شانزده سالگی.
۱۹۰۷ - مردود شدن در امتحانات ورودی دانشگاه عمومی نقاشی در
آکادمی هنرهای زیبای وین؛ درگذشت مادرش کلارا در ماه دسامبر.



۱۹۰۸ - مردود شدن دوباره در امتحانات ورودی دانشگاه هنر.



۱۹۱۰ - زندگی در خیابان‌ها؛ رفتن به پناهگاه بی‌خانمان‌ها؛ نقاشی
کارت‌پستال برای فروش.
۱۹۱۴ داوطلب شدن برای خدمت سربازی در ارتش آلمان در آغاز جنگ
جهانی اول.



۱۹۲۰ - ترک ارتش در ماه مارس؛ کمک به تشکیل حزب نازی.
۱۹۲۱ - درخواست کرسی ریاست حزب نازی و به دست آوردن قدرت نامحدود.
۱۹۲۳ - شکست نقشه او برای به دست گرفتن حکومت آلمان؛ محاکمه و به زندان محکوم می‌شود.



۱۹۲۴ - شروع تألیف نبرد من؛ آزادی از زندان.
۱۹۳۳ - انتصاب به مقام صدراعظمی آلمان.



۱۹۳۹ - صدور دستور حمله ارتش آلمان به لهستان؛ اعلان جنگ فرانسه و بریتانیای کبیر به آلمان؛ شروع جنگ جهانی دوم.



۱۹۴۰ - صدور دستور اشغال دانمارک، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، نروژ و فرانسه.
۱۹۴۱ - شروع کشتار غیرآربابی‌ها، حمله به اتحاد جماهیر شوروی، اعلان جنگ به ایالات متحده.
۱۹۴۲ - استفاده از اردوگاه‌های کار اجباری برای کشتن مردم با استفاده از گاز سمی.

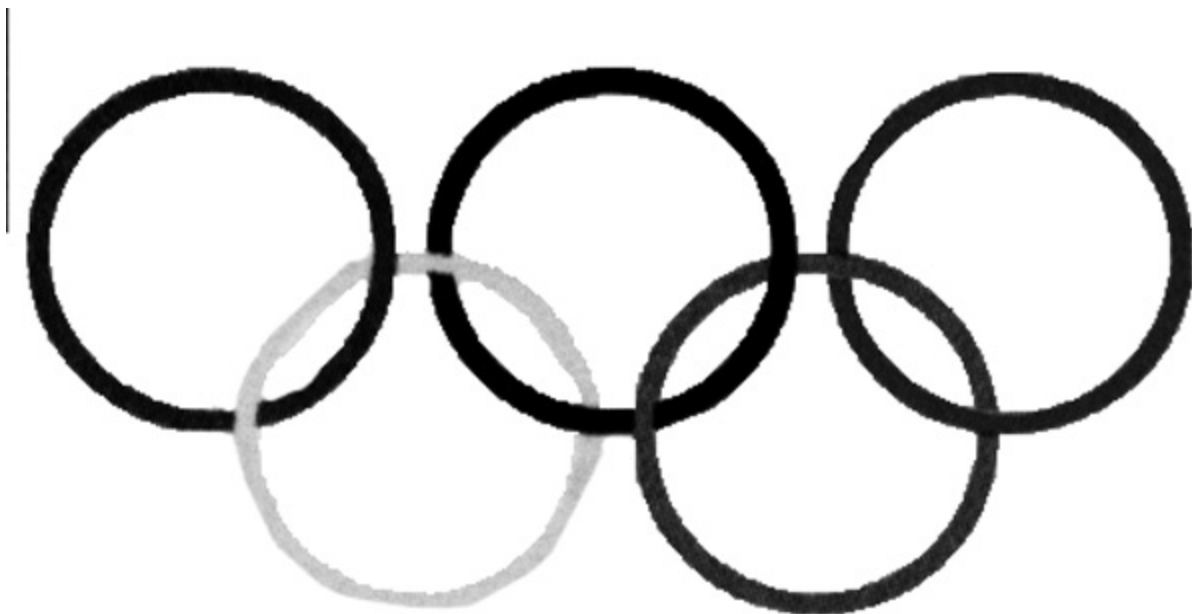


۱۹۴۴ - جان به در بردن از سوءقصد در ماه ژوئیه.
۱۹۴۵ - ازدواج با اوا براون؛ خودکشی هر دو در پناهگاه زیرزمینی برلین.

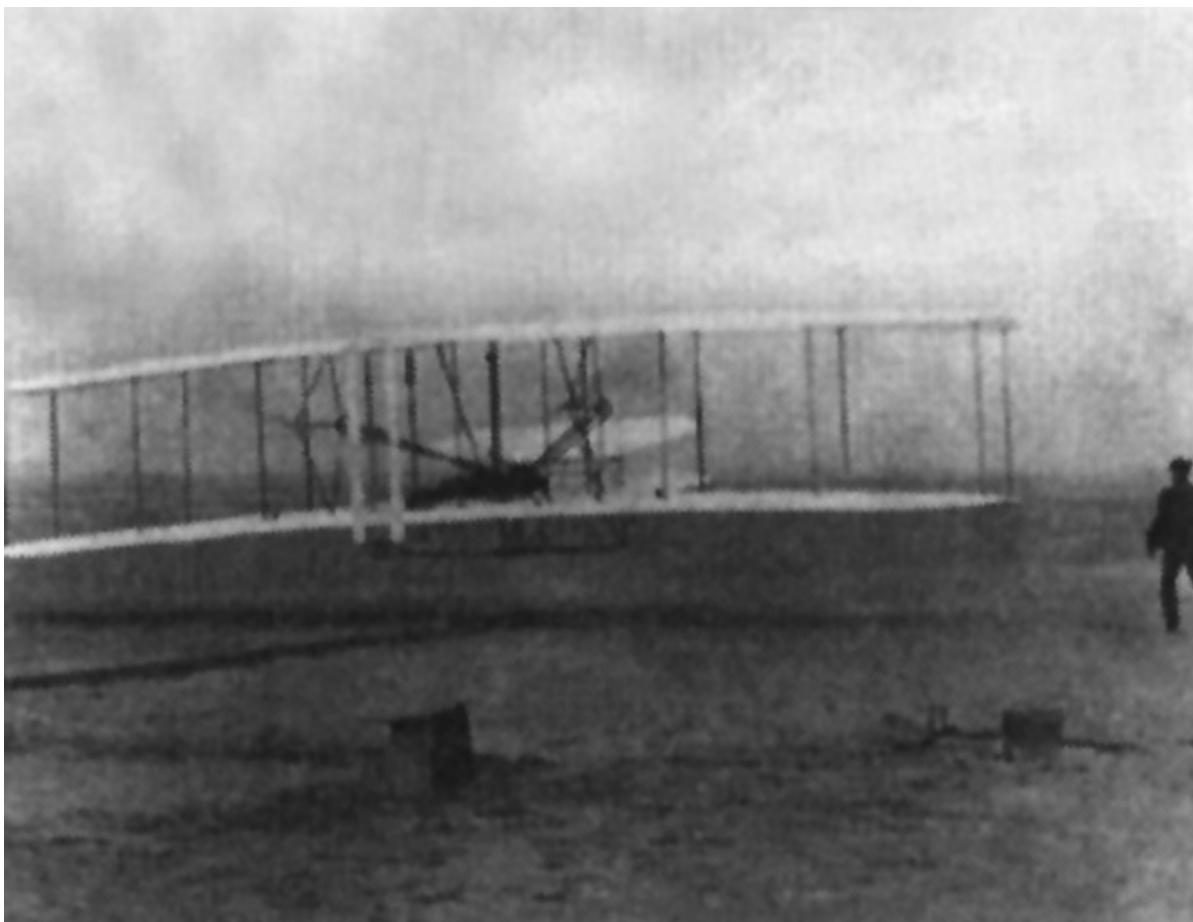


رویدادهای جهان

۱۸۹۶ - برگزاری بازی‌های المپیک برای اولین بار در تاریخ معاصر در آتن پایتخت یونان.



۱۹۰۳ - پرواز موفقیت‌آمیز برادران اوروئل و ویلبر رایت با هواپیمای موتوردار.



۱۹۰۹ - انجمن ملی برای پیشرفت مردم رنگین پوست (NAACP) تأسیس می‌شود.
۱۹۱۳ - هنری فورد خط مونتاژ استاندارد را برای تولید خودرو به کار می‌گیرد.



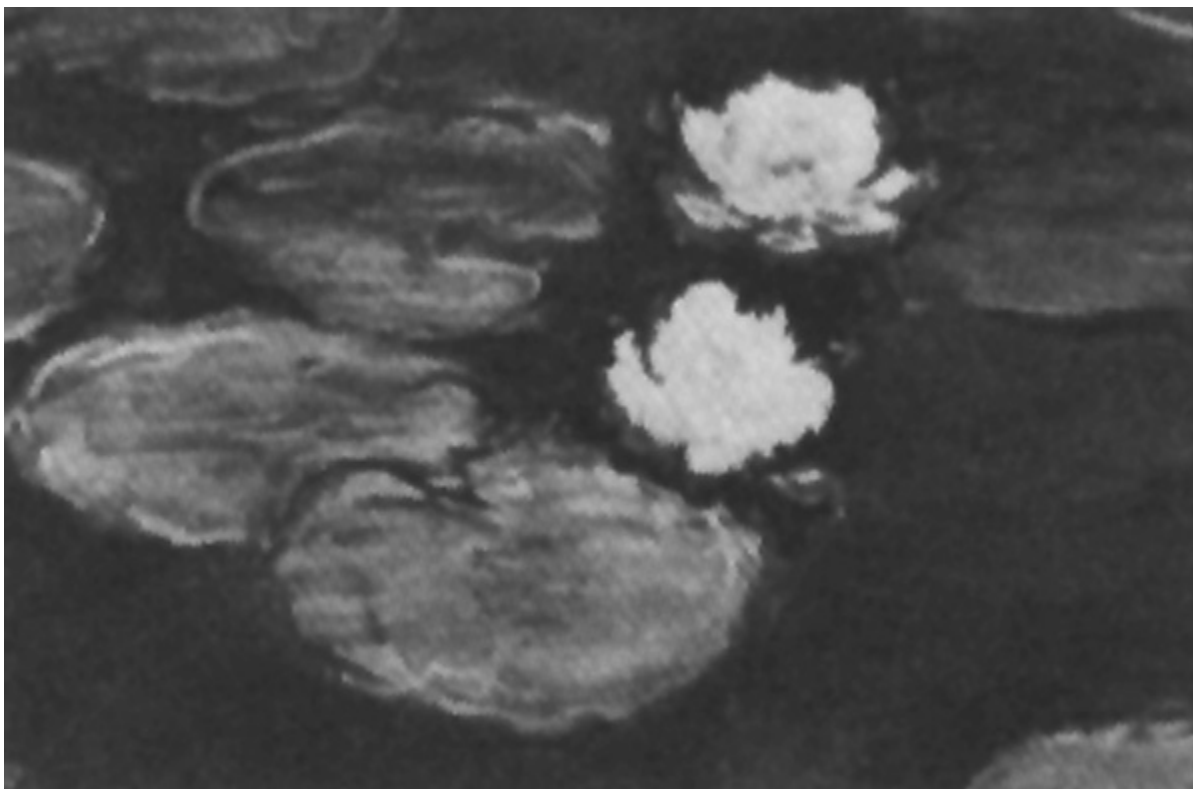
۱۹۱۶ - آلبرت اینشتین، فیزیکدان متولد آلمان، نظریه نسبیت عمومی را منتشر می‌کند.
۱۹۲۰ - زنان آمریکا حق رأی به دست می‌آورند.



۱۹۲۲ - گور توت‌عنخ‌آمون را هاوارد کارتر، باستان‌شناس بریتانیایی، کشف می‌کند.



۱۹۲۳ - جنگ داخلی ایرلند به پایان می‌رسد.
۱۹۲۶ - کلود مونه و ماری گست نقاشان معروف امپرسیونیست
درمی‌گذرند.



- ۱۹۲۹ - بازار سهام ایالات متحده سقوط می‌کند و رکود اقتصادی شدید سرتاسر جهان را فرا می‌گیرد.
- ۱۹۳۹ - فرانسیسکو فرانکو دیکتاتور اسپانیا مادرید را فتح می‌کند و جنگ داخلی اسپانیا پایان می‌گیرد.
- ۱۹۴۱ - بمب‌افکن‌های ژاپنی در هفتم دسامبر به پرل هاربر حمله می‌کنند و ایالات متحده وارد جنگ جهانی دوم می‌شود.



۱۹۴۲ - آمریکایی‌های ژاپنی‌تبار به سبب ترس از عدم وفاداری روانهٔ اردوگاه‌های اقامت اجباری می‌شوند.



۱۹۴۴ - عملیات اُورلورد با نام رمز دی - دی با پیاده شدن ۱۵۵ هزار نفر از نیروهای متفقین در سواحل نورماندی فرانسه آغاز می‌شود.
۱۹۴۵ - ایالات متحده هیروشیما و ناگازاکی ژاپن را بمباران اتمی می‌کند؛ جنگ جهانی دوم به پایان می‌رسد.



زندگی آدولف هیتلر در یک نگاه

تاریخ تولد: بیستم آوریل ۱۸۸۹
محل تولد: براوناو ام این، اتریش - مجارستان
پدر: آلویس هیتلر (۱۸۳۷-۱۹۰۳)
مادر: کلارا هیتلر (۱۸۶۰-۱۹۰۷)
خواهر و برادر: ادموند (۱۸۹۴-۱۹۰۰)
پائولا (۱۸۹۶-۱۹۶۰)
تحصیلات: اخراج شدن از مدرسه در شانزده سالگی
همسر: اوا براون (۱۹۱۲-۱۹۴۵)
تاریخ ازدواج: ۲۸ آوریل ۱۹۴۵
تاریخ درگذشت: ۳۰ آوریل ۱۹۴۵
محل دفن: نخست در برلین جسدش را سوزاندند و سپس بقایای آن را در چاله حاصل از بمباران دفن کردند، بعد دوباره نبش قبر کردند و آن را کاملاً سوزاندند و خاکسترش را پراکندند.

منابعی برای مطالعه بیشتر

برای مطالعه بیشتر

Ambrose, Stephen E. The Good Fight: How World War II Was Won. New York: Atheneum, 2001.
Dufner, Annette. The Rise of Adolf Hitler. San Diego: Greenhaven Press, 2003
Giblin, James Cross. The Life and Death of Adolf Hitler. New York: Clarion Books, 2002
Heyes, Eileen. Adolf Hitler. Brookfield, Conn.: Millbrook Press, 1994.
Nardo, Don. Adolf Hitler. San Diego: Lucent Books, 2003
Warren, Andrea. Surviving Hitler: A Boy in the Nazi Death Camps. New York: HarperCollins Publishers, 2001.

دیگر کتاب‌های مجموعه «شخصیت‌های تأثیرگذار» مربوط به این دوره:

بی‌نظیر بوتو
فیدل کاسترو
وینستون چرچیل
ژوزف استالین
بنیتو موسولینی

منابع اینترنتی

برای اطلاعات بیشتر در باره آدولف هیتلر از FactHound استفاده کنید.

۱. سراغ سایت www.facthound.com بروید.
۲. کلمه‌ای مربوط به این کتاب یا شناسنامه آن (۰۷۵۶۵۱۵۸۹۰) را برای جستجو تایپ کنید.
۳. روی دکمه Fetch It کلیک کنید.

FactHound بهترین وب سایت‌ها را برایتان پیدا خواهد کرد.

شرح اصطلاحات

آریایی
اصطلاحی که نازی‌ها برای توصیف یک نژاد برتر و فرضی غیریهودی و پاک‌نژاد آلمانی با موه‌ای طلایی و چشمان آبی به کار می‌بردند.

تحریم
امتناع از خرید و فروش با یک فرد به عنوان نوعی از اعتراض.

تبلیغات سیاسی
اطلاعات یا خبرهایی که برخی درست و برخی نادرست به صورت عامدانه در میان مردم پخش می‌شود تا بر تفکر آنان تأثیر بگذارد.

دیکتاتور
حکمرانی که کنترل کامل یک کشور را معمولاً به صورت غیرعادلانه در دست دارد.

رایش
امپراتوری یا ائتلاف چند پادشاهی مختلف.

غرامت
جبران خسارتی که به اموال دیگری وارد شده است.

نسل‌کشی
سازمان دادن کشتار تعداد زیادی از مردم.

هولوکاست
در طی جنگ جهانی دوم، کشتار دسته‌جمعی میلیون‌ها یهودی و همچنین کولی‌ها و افراد معلول و همجنس‌گرایان و رهبران سیاسی و مذهبی.

یهودستیزی (ضدیت با یهود)
تبعیض بر ضد یهودیان به سبب پیشینه فرهنگی، مذهب یا نژاد آن‌ها.

یادداشت‌ها

فصل اول

1. Duff Hart-Davis. Hitler's Games: The 1936 Olympics. New York: Harper & Row, 1986, p. 47.
2. Ibid., p.177.
3. Ibid.
4. William L. Shirer. Berlin Diary: The Journal of a Foreign Correspondent, 1934-1941. New York: A.A. Knopf, 1941, p. 65.

فصل دوم

5. Ian Kershaw. Hitler, 1889-1936: Hubris. New York: W.W. Norton, 1998, p. 13.
6. Adolf Hitler. Mein Kampf. Boston: Houghton Mifflin Company, 1971, p. 8
7. Ibid., p. 10.
8. Ibid.

فصل سوم

9. Ibid., p. 18.
10. Ibid., p. 28.
11. Ibid., p. 125.

فصل چهارم

12. Ibid., p. 163.
13. Ibid., p. 161.
14. Werner Jochmann (ed.). Monologe im Führer-Hauptquartier 1941-1944 (trans. Harold Marcuse). Hamburg: A. Knaus, 1980, p.71.

15. Eberhard Jäckel, and Axel Kuhn. Hitler: Sämtliche Aufzeichnungen 1905-1924 (trans. Harold Marcuse). Stuttgart: DVA, 1980, p.69.
16. Anton Joachimsthaler. Adolf Hitler, 1880-1920: Korrektur einer Biographie (trans. Harold Marcuse). Munich: Herbig, 1989, p. 127.

فصل پنجم

17. Mein Kampf, p. 206.
18. Hitler, 1889-1936: Hubris, p. 124.
19. John Toland. Adolf Hitler. Volume I. Garden City, N.Y: Double- day, 1976, p. 92
20. Mein Kampf, p. 220.
21. Adolf Hitler (Toland). Volume I, p.134.
22. Ibid.
23. Ibid., pp.134-135
24. Ibid., p. 166.
25. Ibid., p. 190.
26. Ibid., p. 191.

فصل ششم

27. Ibid., p.210.
28. Joshua Rubenstein. Adolf Hitler. New York: Franklin Watts, 1982,p. 51

فصل هفتم

29. Ian Kershaw. The "Hitler Myth": Image and Reality in the Third Reich. Oxford: Oxford University Press, 1987, p.208.
30. Adolf Hitler (Toland). Volume I, p. 408.
31. John Toland. Adolf Hitler. Volume II. Garden City, N.Y: Double- day, 1976, pp. 588-589.

فصل هشتم

32. Ibid., p. 876.

فصل نهم

33. "Himmler's October 4, 1943, Posen Speech 'Extermination'".

The Nizkor Project. 29 Nov. 2005.

www.nizkor.org/hweb/people/h/himmler_heinrich/posen/oct43/ausrottung_transl.html. -04-

34. Adolf Hitler (Toland). Volume II, p. 958.

فصل دهم

35. Ibid., p. 983.

36. Ibid., p. 997.

37. Nikita Khrushchev. Khrushchev Remembers. Boston: Little, Brown, 1970, p. 219.

کتاب‌شناسی برگزیده

- Fest, Joachim C. Hitler. New York: Vintage Books, 1974.
- Fuchs, Thomas. A Concise Biography of Adolf Hitler. New York: Berkley Books, 2000.
- Hitler, Adolph. Mein Kampf. Boston: Houghton Mifflin Company, 1971.
- Jochmann, Werner (ed.). Monologe im Führer-Hauptquartier 1941-1944. Trans. Harold Marcuse. Hamburg: A. Knaus, 1980.
- Kershaw, Ian. Hitler: 1889-1936 Hubris. New York: W.W. Norton & Company, 1998.
- Kershaw, Ian. Hitler: 1936-1945 Nemesis. New York: W.W. Norton & Company, 2000.
- Kershaw, Ian. The "Hitler Myth": Image and Reality in the Third Reich. Oxford: Oxford University Press, 1987.
- Khrushchev, Nikita. Khrushchev Remembers. Boston: Little, Brown, 1970.
- Shirer, William L. Berlin Diary: The Journal of a Foreign Correspondent, 1934-1941. New York: A.A. Knopf, 1941.
- Shirer, William L. The Rise and Fall of the Third Reich: A History of Nazi Germany. New York: Simon & Schuster, 1988.
- Toland, John. Adolf Hitler. 2 Volumes. Garden City, N.Y.: Doubleday, 1976.
- Wiesel, Elie. "Adolf Hitler". Time, April 13, 1998. 22 Nov. 2005. www.time.com/time/time/100/leaders/profile/hitler.html.

آ

آریایی‌ها ۱, ۲

آشویتس ۱

آنه فرانک ۱

آکادمی هنرهای زیبا ۱, ۲

آیزنر ۱

ا

اتحاد شوروی ۱

ارتش سرخ ۱

اردوگاه کار اجباری داخائو ۱, ۲

اردوگاه‌های کار اجباری ۱, ۲, ۳

اس ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴

استالین ۱, ۲, ۳

استالینگراد ۱

اسمیت ۱

اشتاوفنبرگ ۱

اشتورم آبتایلونگ ۱

انتخابات ۱, ۲

اوونز ۱

ایالات متحده ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶

ایتالیا ۱, ۲, ۳

ب

بازی‌های المپیک ۱, ۲, ۳

باواریا ۱, ۲

براندیج ۱

براون ۱, ۲, ۳, ۴

براونو ام این ۱, ۲, ۳

برلین ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸

برگمان ۱

بریتانیای کبیر ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

بلژیک ۱, ۲, ۳, ۴

بلیتزکریگ ۱

ت

تبلیغات سیاسی ۱, ۲

ج

جامعه ملل ۱, ۲, ۳

جمهوری وایمار ۱, ۲

جنگ جهانی اول ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶

جنگ جهانی دوم ۱, ۲, ۳

جوانان هیتلری ۱

جورج ۱

ح

[حزب کارگران آلمان ۱](#)

د

[دانشکده عمومی نقاشی ۱](#)

[درکسلر ۱](#)

[دیفتری ۱](#)

ر

[رایشستاگ ۱, ۲, ۳](#)

[راینلاند ۱](#)

[روسیه ۱, ۲, ۳](#)

[رکود اقتصادی بزرگ ۱](#)

ز

[زندان لاندزبرگ ۱, ۲](#)

س

[سارایوو ۱](#)

[ستاره داود ۱](#)

[سه قدرت بزرگ ۱](#)

[سوسیالیسم ۱](#)

ش

شایرر ۱
شب کریستال ۱
شیراخ ۱
شیکلگروبر ۱

ص

صربستان ۱
صلیب شکسته ۱, ۲

ف

فرانتس فردیناند ۱
فرانسه ۱, ۲, ۳, ۴, ۵
فرانک ۱, ۲, ۳, ۴
فورستتر ۱

ل

لئوندینگ ۱, ۲
لهستان ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

م

ماهونی ۱
ماین کامپف ۱, ۲
مجله تایم ۱

معاهدهٔ ورسای ۱, ۲, ۳

موسولینی ۱, ۲

مونخ ۱, ۲, ۳, ۴

ن

نبرد با بریتانیا ۱

نروژ ۱, ۲

نسل‌کشی ۱, ۲

نقشه‌ها ۱, ۲, ۳

نورماندی ۱

نیروی هوایی سلطنتی ۱

ه

هانیش ۱

هلت ۱, ۲

هلند ۱, ۲, ۳, ۴

هیتلر ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲, ۱۳

هیدلر ۱

هیملر ۱, ۲

هیندنبورگ ۱, ۲

و

واگنر ۱

ورسای ۱, ۲, ۳

[ورشو](#) ۱, ۲

[ویلسون](#) ۱

[ویلهم دوم](#) ۱

[وین](#) ۱, ۲, ۳, ۴, ۵

پ

[پاریس](#) ۱, ۲

[پرل هاربر](#) ۱, ۲

[پیراهن قهوه‌ای‌ها](#) ۱

چ

[چرچیل](#) ۱, ۲

[چکسلواکی](#) ۱, ۲

ژ

[ژاپن](#) ۱, ۲

[ژوکوف](#) ۱

ک

[کلمانسو](#) ۱

[کمیته بین‌المللی المپیک](#) ۱

[کودتای سالن آجوفروشی](#) ۱

گ

[گتو ۱](#)

[گرینشپان ۱](#)

[گشتاپو ۱](#)

[گوبلز ۱, ۲, ۳](#)

[گلی ۱](#)

ی

[یهودی ستیزی ۱, ۲](#)

[یهودی ها ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷](#)

[یونان ۱, ۲, ۳, ۴](#)